

چو شمع کزین کمان فیض جلاله در زمان
چو نور بر کین نور و نور قین

دیوانه بیدار طبع را جان ست و هیولای معنی صنعت تازه بیدار
با صورت نمائی دست و گریبان بیدار دشوار را امش



کتابخانه سلطنتی بنوده لندمانج مخلص و نموده پس این کلمه
این کتابخانه را بنام سلطنتی نهادند و نام این کتابخانه را

در این کتابخانه بنام سلطنتی بنام سلطنتی بنام سلطنتی

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE16953

بسم اللہ الرحمن الرحیم

و یہاں کہ کتاب محمد و ستائش بزرگترین نام خداوند سے است کہ بحکمت
 بالقرآن و کلام زبان را در کام و سخن را در زبان جاداد و خطبہ صحیفہ پیام
 و نیاں در پاک صانع است کہ بقدرت نادرہ لفظ و زبان و حک
 و لفظ انسان ندادہ جل جلالہ و علم نوالہ لطمہ پرستیدنی کہ یارے کریم
 نہ سنگ و صبح نہ دیو و ریحیم مقام کسے خبر نہ دلا زخ میاد کہ ہر حق کہ
 پریش نہادہ و نعمت تقدس مضمون شایان شان حضرت مجتبیٰ محمد مصطفیٰ
 سرور کائنات مقرر موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ جمعین
 محمد انتخاب کائناتے کہ گنہ بخشانے و مختار بنجائے کہ مقبلہ حاجات
 محمد کہ یہ مقصود کو نین نہ محمد خانہ دین شمع ایمان ہدایاں محبوب نروان
 محمد شاہ افسانہ نبوت ہدایت نامک سلطان وحدت ہدایاں محمدی گوید بنام

پیچیدان کثیرین انسان امید و امیختن نیرودان کا متاپیر سار
 نواوان داؤد گنجی کہ چون از مدت سیندره سال اتفاق بود و با شش
 گویا ایلار انقادہ چیرے بہتر از علم فارسی دست ندودہ بے شبائے
 این دارنا ناچار بر آن آوردہ کہ تصنیفات شعر سے قدیم و جدید را از
 گوشہ گنہامی بر آوردہ در عرصہ اشاعت نہادہ آید تا فرہار و زقیامت
 در بزم عام روح ایشان بر روی یک چشم التفات و انبساط نگاہ ہے
 بر ایندہ لاجرم بسی موفورہ از کتب خانہ خباب و امن بای را و
 صاحب مرحوم کہ یکے از اعیان مملکت سرکار گویا بودند کتابے
 صنعت بنادہ موسوم بہ دیوان بے نقاطہ دستم رسید از بسیارے
 دیدیم کہ مصنف چہ کارے کردہ و آن التزام صنعت بکار بردہ
 الی الان از کسے نیامدہ دیدنی است کہ شاعر چہ نہا کہ مخدودہ و بصیرت
 دشواری سخن کہ بخود سپردہ نوشتہ بود کہ از تصنیف علامہ محرقہ شعرے
 متاخرین حضرت مولانا محمد عبدالرحمن جامی است چون لفظ جامی از فقط بر نودہ
 خداوین و دیوان بہ فقط ماموح بل کردہ از انجی کہ طبائع این جہان
 از یکہ جدت پسند است و این صیغہ نادر و نایاب ہم جدید لایح
 بواب مخدوم ندویان منشی کو لکشر صاحب کفوی کہ صیت فیض
 فصائے عالم دیدہ در باب بفتح و اشاعت این کتاب سفارش برم
 بچند کہ اجابت فیاض استقبال سوا لم نمودہ خدائش بہ بخشا و العاس از
 از باب فہم و فرستہ است کہ اگر جائے سو خطائے بنظر دیارے باصلاح

پرواز پنجاب مصنف پیچ بدگمانی در میانند چه که از کتابان نقل وجود
 این معنی باشد و آن بخشیدنی است و پوشیدنی امید که حضرت مصنف و جناب
 اشاعت فرماید عاے خیر او فرماید ایندیر حق این نسخه مجید غریب
 بحق حضرت بنی که بیشتر از بخش معلومت مقبول خلایق کساده قیاس
 دوران ثبات و پایداری نباشد





<p>کورو اگر ده کام آدم را کرد هر حال محرم دم را سزد آورده ام بلندم را سزد هم دو دانه هر دم را</p>	<p>حسب لاجد آه عسالم را همدم لا اله الا الله رهنبرد ملک رسول الله داورا در پلاک پراغدا</p>
---	--

<p>مع احمد دوام گوناگون که دو اود در دهم را</p>	
---	--

<p>رسول و کرنگار و خود و ما کمال عطا کرده و سود ما دیده اسد هم کام و خود ما و نام رسد رحم محمد و ما طوال هم آورده و سود ما که داوار در گاه سود ما</p>	<p>ایها محمد که محمد و ما کلام آتش آید کمال و ما محمد رو آورده و در احد بها هم سهل گیر و اگر مطلوع که در ملک کرد ملک الم دارم و آه ما را و اگر</p>
---	--

دلاگو سلام رسول احمد	کہ احمد در اسم محمود ما
داد داور مرام صالح را	کردہ مسعودم کام طالح را
ہر کہ مدح رسول ماکہ دہ	گیرد آور و ہر مصالح را
ہر کہ مدح آل اذ گردہ	و در داور و ہر مصالح را
کر دگار وصال کامل دہ	اور مصالح و کمال صالح را
در سیر و صل آر ہمہ ارہ	در دم صلح مرد مصلح را
	ہر سجدہ کردہ ام دعا کہ مدام
	داورادہ مراد ما فرج را
حمد لاحد مالک ارجح را	کو مشغول آمدہ الفاح را
در سیر مدح محمد داور را	دادہ در کام بہ و تم صلح را
مرد در عالم سرور و فرج دل	داورادہ در دحل صلح را
در درود احمد داورادہ	در دہندہ کاس مل صلح را
گر مراد در ساحل آر دکر ما	اعل و در ہر دم دہم صلح را
در سوال ہر مراد و ہر اہل	وہ کہ مدد کردہ احد الحاح را
	ما و صا کردم کلام و کردگار
	ہر محل دادہ در و اصلاح را
گو حمد کردگار و در و رسول را	کو سہل کرد کار کمال و حصول را
ہر اہل در دکامہ و در و اول	دادہ در و اتمام طالی رسول را
گر در و اہرام و ہمام ہمہ ہمہ	در راہ او کہ گاہ در آر و اول را

<p>نشانی رسول خدا که کل عادی کردم سلام مسلم و غیر مسلم را در حج محمد و پیغمبر احمد که ده ام اعمال اسماء مسلم که اگر در هر دو</p>	<p>کس در هر طراط عدل که آمد عدل را سلام که که آمد مسلم و عدل را در هر رساله واسطه طوطی مار طوطی علا که کرد که در کلام و اصول را</p>
<p>و ایم اهل که عالم اسرار را کام و جزاد مافوح کل رسول را</p>	
<p>و ده که سر و او را که کل را کام کامل تمام که در آمد کرد کار و در و در و در هر دم آورد و در و در و در</p>	<p>که در مسعودی عدل کل را هر که در کام آورد و عدل را هر سبب و هر آفرین کل را در حج احمد که پیغمبر کل را</p>
<p>کرده مافوح حلال که در دل اسمه الله سوار و دل دل را</p>	
<p>هر که در و در و در و در و در که در و در و در و در و در در و در و در و در و در کام کار که در و در و در و در و در و در و در و در کرده ام هر دم و در و در و در در و در و در و در و در</p>	<p>که در کار و در و در و در و در در و در و در و در و در که در اعلام و در و در و در در و در و در و در و در در و در و در و در و در در و در و در و در و در که در و در و در و در و در</p>
<p>در و در و در و در و در در و در و در و در و در</p>	<p>در و در و در و در و در در و در و در و در و در</p>

<p>ماه محل سوار غیر کسل</p>	<p>گر د آور دسر د ساحل را</p>
<p>ما و جا دو د آه ناپیر سو</p>	<p>کور کرده بدو عا طلس را</p>
<p>گر دمه نه و انتر سطره طار را لا و آه مرا میر و نه دانا بهر بره که دانه د آور دوه که آراوم و در دانه کار با و کام کم آه در و کاشه سیر و در که ده کاشه سیر و در که که حال دانه داکو آور دوزل همه</p>	<p>عکس او کرده و عطر عطر به طار را کرده ام معلوم احوال دل و دانه را داد و مار داور نادری داور را را کام کار به که که دوه و نه کار را گر و اعدا و در دل آور دوه کار را اگر بهر اسیر و بهر کم آه دیر بهر اسیر را</p>
<p>ما و جا کرم و ماهم بهر سیر و بهر</p>	<p>ماج اولاد محمد عالم سیر را</p>
<p>بگر مالک مالک مار و دید مرا کولاند ام و لا در دواطم به در بهر کوه الال دانه و دانه و حال بهر دم خایه ملک نا که گره و داد بهر کس که میج احمد مرسل دوام کرد محمد و آن او بهر محمد و ج ما و لا</p>	<p>بهر مالک مالک مالک او را بهر هم اسیر او بهر بهر حال در و لا اگر دوه کار که دید در و او کام و مراد داده و او بهر او اقتد که بهر سیر آمال او را که کام کار که دوه مراد او بهر او</p>
<p>ما و جا بهر محمد که او بهر</p>	<p>مسعود که دیر که کار سیر را</p>

کرد و در کام دوراج مرا هر که آورد کاس را داد محمد کامل حسرم کرد محمل وصل را سوار آمد آورم آه که در محمل ام	آمدم کامگار هر دو سبزه در دیند و دل مدام کمر هر که دارد و هر که در سبزه گوهر روح و دل که داد کمر که و را آمده سر و دسرا
ما و حاد در دماه و دمارم گو که دارد و دید و ام مرا	
سر دیند و در دوا آه مرا در سبزه گل سرامسار حاصل آمد دوم سوم آمد آورد لاله و سلاسل مو	گرد آرد سوم راه مرا در نیم آورد دگر و گاه مرا صبر صبر آه غم گاه مرا دور طره حواله گاه مرا
ما و حاد سوم گل حمرا داوه راج بعل ماه مرا	
دور دانه و دوا آه دل روا آه آورده دل آواره آه رود را آورد دارد آورده داد آدم آل راه و آس درد در در و در آه او داده و دود دور روح او و داد در روا	داور او و در دوا آه و روا روح او را داد و دوا آه روح و دل را و در دوا آه او را که در دوا آه و در دوا راج و روح دل آرم اول و روا در دور هر آه دل و ارم مرا

در دربار و در آرد ما و ح را	
دار و آور را و در در در	
وزیر و دو و ما گو و ما دم و لا سخن که صلا و ما را ملک ولا و دل و داد و دادگر پیران سپاسم غد و گاه او نیز مردم و سرور کا مگار اگر عالم آمد عیلم دار او بیمه حال و در و سخنه گاه او محمد رسول الله او را مدد در او لا و احمد که او آمده بگویم کرده همچو او که آرد او اگر عدل و داد آور و هر سخن نه بود در سر و دل و دل سوار سوار آمدن و محمل و محمل را اگر کس طعام آور و در محمل بجای و در و آرد و مگر	که در حال گرد و ره مدد که در مع طب هر محمد و آ که در سخن که گرد و آرد او در آور و در گرد و شاد او دید کام رحم آور و هر که را دگر آل آدم همه در دعا روا کرد و ما مدد هر دو سزا که آمد کر مگار و اهل عطا همه در در داد و در دم و او که داده گدا را و در سرمد دید کام مردم همه در مدد که کرد او آسار سده در عطا که او را سخنه گاه دارد او را دید هر گدا را و ما دم صلا که کرده بود او هر کس را را
و ما گو که رحم آور و ما و ح را و ما دم و دید کام مردم عطا	

<p>ولاگو که مل آمد حرام مجرم را دوا که آرد و دوا که در دهم دم دوام کامل و دوا که آرد مگر که طره طومار او که سر دوا</p>	<p>که اگر داخل حرم مل حلالی حرم را که دوا در دوا الم و دوا آل آدم را مادم حرمه و طومار هم و دوا ستم را که کرد در هم آرد و خالی عالم را</p>
<p>پنجاه دور سینه شود آینه مایح که دوا در دوا مایح و طومار</p>	
<p>هر دم دوا دوا که دوا در دوا در دوا کل مل آرد و دوا طره دوام امل که در دوا الم و دوا دوام طره دوا که در دوا</p>	<p>دوا که دوا کاسی مایح که دوا اطمیع دوا که در دوا مادم امل که دوا الم و دوا دوا که دوا که در دوا</p>
<p>مایح و دوا که در دوا علامه مگر که دوا که دوا</p>	
<p>دوا که دوا که دوا که دوا حال خال که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا</p>	<p>دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا دوا که دوا که دوا که دوا</p>
<p>دوا که دوا که دوا که دوا</p>	<p>دوا که دوا که دوا که دوا</p>

<p>طیبه سزداده طاقوس را سازگار بهوارده در راه محمد آه در دانه دانه ام داده محمد در دهر را نعل و در آمد که او</p>	<p>که در بهیم عالم محسوس را طرح ده بهیم مکریم سالوس را هر سحر هم جارس محمدوس را کم در آمد کاشنه شکوس را</p>
<p>ما که کاس راج کرد آورده ام گره در دم ما و صا کا دوس را</p>	
<p>گرد آورده محمد طاق ماه لاله را دلدار آمد و دلی آرا به ام دگر اعلام داد که دلی علامه عام را نوا در طلال و در دگر لاد و ادید آمال ما که که دین لعل لاله رو کام زخم که داد محمد گاه لاله رو</p>	<p>در مهر با هر دگر آرد کلاله را در حال روح نیر بهیم کرده حلاله را هر گاه که و مادر حاسد حلاله را در داکه مرگ گاه رسد لاجاله را در مهر او در آمده دارم اماله را در کو بهار و دگر روم وصل لاله را</p>
<p>ما و ج رسم مراد واصل را که کرده ام در مدح آل احمد هر صل رساله را</p>	
<p>سازگار که ده اعلیٰ لاله زهر هم حمار ولا بهوارده فلان راج ده در دانه محوره آینه آه در دانه دانه ما آمده هم پناه در بهیم و آورده دگر در بهیم عالم</p>	<p>که داده کاس مل در دور گل سوزان که در گره آورده علام هم وصل را که آورده صدای بهیم که روم که آوارا اگر حسد در احوال مادر و حاکار را</p>
<p>در دگر در دگر دلا و دلا و چال را و ج</p>	<p>اصل دارم که که دگر که دلا و دلا را</p>

<p>اگر دلدار کاس بل دید در دور گل بهار اگر ده حال دلم آواره و در هم همه عالم معطر کا کل دلدار ما کرده هر اسیر و او آهوار و لارام پیو ادرم</p>	<p>دیم روح و دل و اله که دایم باغ حشر دوسه طبل بل لعلم و لارده مارا را نگر و طره طرار دار و عطر بنا را را که آه پیو وار و آرم و دایم راه صحرار</p>
<p>ولا در دور گل ده کاس بل همواره مانج که دار در دور و راج ارج و صحرار</p>	
<p>آئیده آه سر و پندم ما در سیر دور طره و لدار و ده که پیواره کا کل سیر او اه چهره و هم غصا دل را</p>	<p>دل گرم بهاره محرم ما آید آواره وانی و دیم ما منزه ما دار و دوسم ما درد پند و روح مرهم ما</p>
<p>ما ج کردگار ملک و ملک الم و دور و کرد عالم را</p>	
<p>درک پندرس اول دیم ما روح علامه و معلم دل ختم ما بهاره اهل دشت چرخ در سحر که پیوا دارد کند گارم دم صلاح و دوع اهل اسلام با دعا سالم</p>	<p>علم بهاره هر دو عالم ما دل ادرنگ مدرک دم ما نیمه صلاح و نیکویم ما مردم بدرسه مسلم ما در همه حال کرد پندم ما علماء اسلام مسلم ما</p>
<p>منه ایمنه ما و حاکمه</p>	<p>کرد دین علوم علامه ما</p>

داد دار السلام مسلم را	کرد - عظام رحم عالم را
رود را سلام راه سالم را	راه الحساد یحدا سروده
روکم آورد که محارم را	سانکاو در سلوک اهل الله
گردد آورده مکرم را	کوا کرده مکرم ما را
کرد اکرام مرد مکرم را	پیکر در عالم آمد اهل کرم
حاصل آورده کام محرم را	و بر جرم کردگار هر دو سرا
<p>کرده حل علوم را مافح</p> <p>انگو سلام و عامعلم را</p>	
مردم آورد در و گهر ما را	که نه با سر و پد مطهر ما را
که کلمه واژه کسر ما را	که در دگار در عالم
درد دل که و پد گهر ما را	کوه را در کمر و پد لاله
در ما آورد و سحر ما را	همه پد رو که دارد دم و ال
<p>ما و حاد در دهر سحر و ارم</p> <p>که ز و اگر ده هر و طر ما را</p>	
که روا کرد و هر حاد ما را	دعا کرد و کار داد خرا
دل که دارد سر و دوا ما را	دوا و صل و درد و رحم را
دوا را ده چهاره دوا ما را	دفعه داده لال کرده آه
هر که آورده در حاد ما را	در مسدود و ایتمه کرده
کام حکم عمل دبا د خرا	رود را سلام هر که آورد دم

در سیر و در طریقه بنوازد سیر کلکم و در قزوین که هر آذلا داده طالع سحر		با حاصل آمد همه سواد مرا که در آورده داند مرا اگر و معبود در نهاد مرا	
ما و حاصل که هر دم آه آمد آه آه دل غم مرا			
سیر و در مردم آه و در مرا که سحر و کمر و به لاله در همه حال که سیر و آرام که گر گر و در و در گور در سیر طره کرده ام سودا در سلام و دعا و در دگر		که در و در هر که که خود مرا در دل آورد سیر معبود مرا در همه آه و سیر و خود مرا که سیر و آورده معبود مرا که در و در سواد سود مرا اگر و کام و اعلی و در و مرا	
که در و حاصل دل و دوا و در ما و حاصل و سیر و در و مرا			
داده و در سیر و سحر مرا که در و ام و سوال را که سحر اظم و در و دوا و در مرا که در و دوا و در آواره		که در و حاصل و در علم مرا داده آورده در ختم مرا که در و سحر و سحر مرا صورتی که او سحر مرا	
داده و در هر گل مل باج که در آورده در کرم مرا			

داوطلب در دین مامول را	حاصل آورد و همه محصول را
چنگر داده صید و روحم	گر سوال آورد در بند مکتول را
حکم حکم داد حاکم را حکم	عاطل آید و کو عمل معقول را
ماز صال جرد حاصل را رسم	بهر که آورد هم صید محصول را
پزدلی سرور را دادم سرور	کشتی که هم مردم مکتول را
گرسو و آرد و خور و دانه و بهار	خرد را آورد و دلالی طول را
<p>با و جا غلامه عصر آمده</p> <p>بهر که در کرده غل مکتول را</p>	
کاکلی دلدار آمد ما را	طرحه طراز او طومار ما
مهر مهر و در و گم کرده طلوع	آمد دل مطلع ای سحر را
نعل او ککب مراد داده گمر	گوهر آمده همه اسطار ما
<p>مدح احمد را که کردم طو حیا</p> <p>داد را آورده به ویر کار ما</p>	
بهر که داده الم و بند با را	که آتیا و عا و بند ما را
پرو و آیه که سر و بند دلا را	گاه دل را هم و گد و بند ما را
کرد و دام پند و ر و هم	طرحه هر گاه گد و بند ما را
آه آرد و علم که ولدا را	مهر و پر دم مگر و مد ما را
دختر لاله رو و خسر کردم	لاله در که دل و مد ما را
ما که در صومعه و ما که دم	مد عا داد و در اند ما را

-	ما و حاحمد گو که در عالم واده علم و عمل صمد ما را	
سبک دلدار کرد سید ما را کرد طالع حسد مد ما را در گنج عل در آورد ما را که دلارام در رسد ما را ز که آلام آورد ما را گرگ مرگ از گلو در ما را	دور رسد او گرگ و دو ما را کرده ام مهر ما هر و حاصل و او را فعل لاله رو به دم ما را رسم در او را و ده که دارد دهد که مگا را کو دک ریح را سرور آورد	
	در دهر را و وار سید ما و ح داد گر دادگر دهد ما را	
طره طو ما رسد دهد ما را مهره دلدار رسد دهد ما را دهر مکار رسد دهد ما را در بهمه کار رسد دهد ما را	کاکل از ما رسد دهد ما را دور رسم پلا بل از دهد م و ده که در در طه طال و الم روح آواره دو دلی مع	
	ما و حاصره در و گوهر هر که مکار رسد دهد ما را	
گر و اهل درم کرم ما را گر دهد راه در صدم نازا آه گرد آورد علم ما را	و اهل کرم درم ما را دارم اگر ام مرد محرم را سند اهل دلم که در عالم	

هر دم آرام دل دهم ما را که دلا رام دوا دهم ما را	
لعل دلدار من دهم ما را من که در دهر گل دهم ما را آه هر دم دهم دل دهم ما را وعدده هر گاه گل دهم ما را	دور و دور دل که گل دهم ما را کام کامل بر و ایدام آرد دل آواره ام که کم کرد و که موعده دهم بر و ایدام آرد
در همه حال گو دهم ما را کام امان رسل دهم ما را	
در دو عالم کم رسد ما را هره و مار هم رسد ما را در کرم مردم کم رسد ما را در و لعل و درم رسد ما را صد گهر در دو دم رسد ما را	که دوا دهم دلم رسد ما را طره را سر و دهم اگر مهر و لعل او را که روح دل دهم سر کلیم که گوهر آید و دج احمد که سر ما کردم
با دوا دل که هر دم آه آورد در دو عالم علم رسد ما را	
حمد آورم بهاره که او کردگار ما آمد در دو و در دگر که حصار ما در دو طره آمده هر دم مدار ما دلدار کردگار آواره ما را	کرده را حاد دلم کردگار ما گر دو عدد و بلاک و صوم که کنایه در هم مدار حال حاد او را اگر مسموم آمده دل و روح همه بگر

<p>آوردیم و تمام در نهاد ما و حیا گر چه در آورده چنانکه تحمل سعاد ما</p>	
<p>آمد سوار مردم سوار بل حال را نگرد و آورد و سرور را هم این حال را دلداران ما در و هم اگر خبر آورد و ده که کرد و در سیم آواره و ناخوش ما را صحت و شکست این ده ما را هم در و در طریقه که دلایم سرور کرد و دل بدل حال آید ما در شکست و در و در این حال را خاطر اگر چه در کا آورده و در</p>	<p>نار و سماع و طبع و در شکست بل را چرا که در هر صورت عالم و صفت را روان دم چنانکه در و در بل را چرا که در و در سرور و در بل را دارد و سحر که لا که سعاد لال را معلوم کرد و حال چنانکه ما و بل را نگرد و در و در این حال را آورد و شکست ما سرور و در بل را مورد و در هر ده دل و در بل را</p>
<p>در داکه مار کا بل او ما و حیا و گریه سر داد و در سیم چنانکه حال ما</p>	
<p>اه این ده و در سیم و در سیم ما کا لاول مرا چنانکه آلام و در سیم صلو اکلام و در که صلوا اگر آمده</p>	<p>گاه و تمام در الح و در دس ما در و در که چنانکه سرور و در سیم ما وصل ال آمده و در سیم ما</p>
<p>در سیم و در بل که آورده ما و حیا ما گاه و چنانکه در آید و در سیم ما</p>	
<p>دلای که در و در آورده ام را</p>	<p>صلوا که چنانکه چنانکه ام را</p>

<p>که آرد در صلاح اناره ام را و داده که دگ گواره ام را نگو و لا که مکاره ام را</p>	<p>آینا معلوم را دار محکم اگر در بند کدوک در دوار و ولا را انشور کار دل ما</p>
<p>اگر در صومعه مانع در آمد مده ره حاسد پیر کاره ام را</p>	
<p>دار و که آردم الم عمر گاه را همواره در لالم و دارم گواه را در دور طره ام دید آرا مگاه را دلدار سر سه گر ددم گر دانه را ماهی که آمده صد کار گاه را رحم آرد او را ملک گاه گاه را</p>	<p>کرده ملک حواله ما در و آواره را در گرد دل که در دالم کردم دلا مردم که در در دوار و وار سند هر که در آور دور در حساب دلا خور که پسر لاله و در دهر و دگل ما در وصال کمال محمد م</p>
<p>اما در رسد حاصل ملک و ملک را در دل در آور و کس اگر مهر و ماه را</p>	
<p>که در ده بدید آرا ام را علم او کو مردم اکام را سود و بیک سرور حکام را مالک و ادم روح و دل علام را چرا که آرد و درده اسلام را ده کرم کرده پناخه کام را</p>	<p>در رسم سر واد طره دهم را که در معلوم ایدم دلا گرده آسوده اگر در خشم در د عالم کام کامل را رسم مسلمانان را ام اید را رسد مرد عالم را اکما داد را</p>

در اهل دل را در و دار آورده	در اهل دل را در و دار آورده و با امر عام را
و که هر دو در اهل هوا	هر دو آمده و دم صم صام را
ما و حاد را و دلارام آورد	
دور اگر مارا وید آلام را	
آنها را و اهل ده مرا	که در اهل مهر و غسل ده مرا
اگر ده مرا علم و علم و درع	سر طبع حرص و کسل ده مرا
نیده سمعه مارا در و دار و ما	همه حال صالح عمل ده مرا
عطا آوریم اهل اسلام را	که کم کرده مال و درم ده مرا
تا بگویم اگر کرده در دو ملال	و ما دم دو او در علل ده مرا
اگر کرده ام بدیع احمد نام	صله و صل حور و حبل ده مرا
و ما فوج آسا که آورده ام	
همه در عمار اهل ده مرا	
طرح طرار او سر وید دوام را	بعل کبر دارا آورم کام را
کا کل او در رسم کرد و نامار ما	ده که گزده در گزده و او دلارام را
مور اگر در رسد در غسل بعل را	طعنه عدا او به موز و گنسن نام را
سر نه سودا رسد درم آسوده را	در سر آمو به ملال و سینه عام را
هر ص و بهوس سر وید سالک اهل تنه	ده که هوا گرد کرد و مهر دل حکام را
در سر سر نه در هم حور و وارم سر نه	که دملک در هم سنگ اسلام را
اکام و حور و اهل سر نه و او را	همه دم ما و حاد بیج دلارام را

العلی دلا رام کرد کل میامرا	کام رو آورد اسم و شمارا
حمد مصور دلا در همه دم گوید	روح مطرا دید در دل قمارا
اسم عهد برگزیده وردیحه	داوایل در ایل در سر اسمارا
در کمر کوه اگر دلا حسرت دادند	در سیر ماکل دید موسم سیر مارا
گر دل گیم آه سر و سر دیم ما دجا	
و نه که بلال آورد در دم گرامرا	
آلما دادم صلا ده مرا	اگر در دادم دوا ده مرا
صلح روح داده برگیم	مراد دامل سر داده مرا
فرادلو کرد و اله اگر	در اولاد آدم و لاده مرا
سنگام دار و دلم داورا	که مامول پیر و سر داده مرا
همه ماعد الله که سر داده ام	علو وصال علا ده مرا
دل و ریح مارا کند ردار	بدار سر و راد لاده مرا
دعا مانج آسا که آرام دوا	
اگریم نکرده پیر مدعاده مرا	
که دگار آینه صداع مرا	ده دو اسیر اطلالع مرا
رو و عودم اگر سر و آرد	دار پنهانی در ستاع مرا
آید اسلام راه سالم ما	سر مدده در ره دسواع مرا
رو که آرام محسوس در اود را	و بدیم لاله رو و داغ مرا
ما دجا گویند حمد الله	که رسول آمده مطلع مرا

<p>گو که حسد آورده حسد مخروم ما و ده که کم آرد طلوع طالع موم ما آه که در دلم آید خرسویم ما مار در آید دگر در دل مسدوم ما</p>	<p>علم اصول و کلام آمده معلوم ما مطلع گاهم مگر که دطالع را چرخم لاله و در بدل گل دیم طه سراسر که او در هم و آید کرد</p>
<p>در سه کار اعلی گویم موم ما و من خجسته که او در سل معصوم ما</p>	
<p>در گل و مل سرورده مار را لمعه در کوه طورده مار را در همه حال سورده مار را الم و درد و درده مار را دور و فعل مطورده مار را بد عا در آورده مار را</p>	<p>کردگار سرورده مار را در سحر لاله هر حسد که دم و در دل را مگر آید گزیده گردلم که دگر در و دالم لعل و در آورده سیر کلکم کار ما آمده و عا پیر دم</p>
<p>ما که آید صلاح ما و در در ارم و صلح سرورده مار را</p>	
<p>در کمال به دل در آید را هر دم مسک آورده امساکی را ساکا سرورده همه امالاک را او در آید و در طالع امالاک را سکه دل داد هر سکاکی را</p>	<p>کردگار داد و او را ک را به کرم آمده دارد کرم در سیر و کار وصال کردگار هر که آورده حسد حسد را هر چه احمد آورده دم در د</p>

پیر دم آرم بره بره واسو اک را	آورم برسم رسول الله که ما
ما و حاصیل سرور آورده	گو بخاد سرور لولاک را
در سیریل سرور هم احوال را درالم دارم مکرر حال را دارد آواره همه اطلال را و ده که گرد آرم و گر احوال را طیج داده در بره احوال را	مکر داده رطل مال مال را داور دار و مرا همواره ده هر سر اسفند معمار آورده مار کا کل را که هر سرور ده هر که آمد واک و وصل آله
در حصول کام کامل ما و حاص	کم روا دارد و علم احوال را
مس دل کردگار که و طلا هر کرا و او اهل در و صلا در سماع سرور و عود و لا داور عالم علم و صلا	داور اگر که و اعلی راج و لا سرور عسکر سرور آمد روح و حال داده ام هر گم کردم نیز دم مرا کمال کردم
ما و حاصیل سرور وصال صمد	صمد الله که آمده دل ما
واده مرا اعلی لولو و لا اورا ملک داد آمال و لا ور در گل کاس علی داده و لا	ور در لعل و درم مدار طلا سر اسکر که غلام در لا و لا مارا اگر کم کرده ایچ شدر

دارم همه حال سرور مصلحا	در طوع مالک و بر نمازک
	در مدح احمد محمد احمد را ما و ج دیگر گو که او کرده ملا
سلسله چهار	
کار و روح در همه ارجاح دار و رکان مایل رحمت روح به گاه کرد صدالحاج گرد آورده ام کمال صلاح کرد و مدح حاصل مداح ده مرادم که روح آورده ارجاح گردید و در کلام ما اصلاح و ارسنه گرد عالم ارجاح هر که در کام که در ارجاح در سواحل و باور و صلاح	دار داده مدام مار ارجاح در دهر را و دام دار و ده ده دلم را سرور پیر و سوار مدح احمد که کرده ام هر حال و ادب درک در دل دراک مکر ما در سوال پیر مسئول هر که در عالم آمد اهل ادراک دید او را صلاح دل علام آمده کا نگار همه ارسه گر که اکس دید و در گوهر
	ما و ج در سر محمد آر لوحه لاله در ارجاح
دار و او را حصول کام صلاح کرد و مالک مگر که دام صلاح سر و پیر هر که اسام صلاح	هر که را آورده ام صلاح پدید و وصل گرد آورده صلح و صلاح کم را و اورد

مالک الملک رو کر آورد	اگر دهم عام هم کرام صلاح
هر که در صومعه رود مباح	
گو که همواره دارم صلاح	
هر که گرد آورد دوام صلاح	دید او را همه حرام صلاح
صالحا روده صلاح گو	ما که در آه گو که ام صلاح
گو که در اصطلاح ما آمد	مل حلال و دیگر حرام صلاح
داد و در گلی صلاقی را	کرد هر که سحر سلام صلاح
در دیر و دواجر ا مادح	
در دید کاس مل مدام صلاح	
الما ده مرا طوار صالح	که رو آورد ده ام در کار صالح
که میگرا مکرم دار مارا	که آمد احمد سر دار صالح
رسولا گو محمد را سلام	که داده روح را اسرار صالح
نگر دار دلم معبود گزد	که حاصل کرده ام معار صالح
معطر دارم در هر دو عالم	و بد عظم اگر عطا صالح
دل و روح مرا سرور دارد	مرا دم گردید دلد ابر صالح
سلام ده و دوم مباح اسا	
که گرد آورم دیگر که دار صالح	
ساکا همواره ام ده کاس صالح	دور دارم ساک گرد آور صالح
کم رسد پیکر حرام آور دلی	مل حلال آمد مرا و صلا صالح

مرد صالح سر و پد راه روح در دل اعدا سهام آه ما	هر که صالح آمده دارد صلاح کارگر آمد که واکزده صلاح
راه دل مارا که هر دم ما و صا در دل درد و بگی آورد بارج	
آنها کرده ام در هم دل و روح سحر مارا ملک اعلام داده ولا روح آمده اجر معبود مرا دار السلام آمد مسلم دواد در دهم را آمده به اح اگر سر داده طره سباسب طالم یادگر دارد که آرد	که سر داد آه را هر دم دل و روح دیده اعلام در آدم دل و روح که حاصل کرده ام در هم دل و روح که کرد اسلام را سکون دل و روح کلونم را در هم هم دل و روح دلارا مارا که در دم دل و روح که آمد در الم همدم دل و روح
مکره دارد همواره ما و صا که داده لاد و در دم دل و روح	
مهر را در و آورده ما و صا دلاوه گرم دارد در و او را دیگر صد آیم را صا و کریم کرده که نگار او نام	به واکام دو عالم کرد ما و صا اگر سر داده آه سر و ما و صا وید ملک و ملک در گرد ما و صا و داده و و که دارد در و ما و صا
آنها کرده ام محمد روح عالم که هر دم من احمد کرد ما و صا	

<p>در سما کرد راه را مایح در دلم همراه را مایح در دسر که گاه را مایح در صحرای گاه را مایح</p>	<p>بهر دم آورد آه را مایح بهر شاد بخشد بهد لب و در آیم اگر رود گاه سردن آه را که گرد آورد</p>
<p>در صحرای دور دور و دگر کرد آه را گاه را مایح</p>	
<p>که کند سرور عسکیر دل و روح که آورده الم آخر دل و روح که آرد در ملا محو دل و روح که گزد گزد گزد دل و روح</p>	<p>عطا کرده مرا داد دل و روح و در هر دم که آرد کرد گاه بهر همراه در میگرد مهر و دبام در حرم گردم آه</p>
<p>همه محصول گرد آورد دماح که دارد در حمله در سر دل و روح</p>	
<p>که دارد در دلوک همسر دل و روح که کرده در سما مطر دل و روح ملاال و در دگر دارد دل و روح که مار داد در دسر دل و روح</p>	<p>قرا که مهر مهر و در دل و روح علمها بهر گزد آورد مهر مرا دارد و داده مل دنیا دم دوازده و مرا هر دم که آرد</p>
<p>سرمج محمد دارد دماح که مداح آمد او را بهر دل و روح</p>	
<p>که او را آهده محصول مایح</p>	<p>آهاده همه مایح مایح</p>

سوال آورده رسول مایح	سجده در صومعه هر که که آور
روا آور همه محصول مایح	کرم کرده آنها که دگا را
ملال لادوا محمول مایح	الم محل ولم را که دکا مد
رسول الله محمد را دگر گو	
کر آمد مایح او محمول مایح	
که ملول آمده گل مایح	فرد وار و مکر دل مایح
طره آمد سلسل مایح	هر که آور دو لوله در س
کامده در و محل مایح	مایح آمد سوار محل در و
داوده کام کامل مایح	در و دل کرده دلاور کام
داد واور محاصل مایح	مایح الله که هر دم آورده
کرده همواره حاصل مایح	در و در رسول در و ستر
هم سلام محمد آمد روح	
هم دعا آورد دل مایح	
دعا داد محمد صالح	کرد و اداد محمد صالح
ورنو او را و محمد صالح	در سلوک امر اگر وارو
طره نرواد محمد صالح	کرد و آواره دل ما هر که
کرم و داد محمد صالح	در صلاح کمال که و آورد
محمد الله که داده کم مایح	
کام حساب محمد صالح	

هر چه گاه محمد صالح	آمد آگاه محمد صالح
نهاد کم داد همه مردم را	گرد در گاه محمد صالح
کردم اگر گرد در او هر دم	دیدم راه محمد صالح
در سینه مرا اگر آورد	کرد و همراه محمد صالح
مرد طالع زود در او اگر	آرد آگاه محمد صالح
صالحم کرد و بدم صالح	در همه گاه محمد صالح
سال در سال صلح آورد	ماه در ماه محمد صالح
بهره دور سا اگر گردد	سر و پد آه محمد صالح
کردم و دو همه اعدا را	در سر گاه محمد صالح
داد ما و حق مراد ما هر گاه	کرد آگاه محمد صالح
کرد و سالک را بگره اماره صلح	کاورد در صومعه همواره صلح
در محاکمات عروس کام را	کم دید و لاله را بکاره صلح
با در دهر از وید که در کار	آورد و هر حال در گهواره صلح
و که دایه دهر که ارم سر و پد	ورد و اگر کرده دل آواره صلح
تا و خا صلح آر اگر در معرکه	
طرح داده خاسد بکاره صلح	
در محاکمات صلح دارم صلح	آمد در صلح کارم صلح
بهره ای که داور عالم	کرد و در دو باد مدارم صلح
در سینه معرکه صلح آرم	در سینه که در کارم صلح

<p>سردیدگر صعود سهم حسد</p>	<p>ما و عا کرده هر دم آرم صلاح</p>
<p>در همه کار او صلاح آرد</p>	<p>ما و حاکم هر که اگر مصلح</p>
<p>هر که آید دلا بهرم صلاح و او در دم هر روز و مدعا در هر وصل محمد در صومعه طاها و در دعا وار و مگو</p>	<p>کام او آرد و او بهرم صلاح کار هر کس را که ما و او صلاح ساکا بهواره آوردم صلاح و او و او در همه دردم صلاح</p>
<p>تجدد در ره در سهم رسول</p>	<p>ما و حاکم در هر محل که درم صلاح</p>
<p>سلسله وال</p>	
<p>دلا گو دعا و سلام محمد صلاح و درج حاصل آورده ام و طم بدید روح را و او را و پدر روح و دل نامزد و ایل سردید دو عالم دید کرد گارا روا آورد کام هر دو سرا</p>	<p>که آرم درود و و ام محمد که دارم اصول و کلام محمد در آورده در دور دام محمد که آمد بدل و روح رام محمد مرا در وصال بدام محمد هوا دار آل کرام محمد</p>
<p>همه حال دارد و طم ما و حاکم</p>	<p>سردید اولاد عام محمد</p>
<p>آله آید کردگار محمد</p>	<p>که هر و عطف کردگار محمد</p>

<p>که ماه آمده خبردار محمد شمع کبره را بهوار محمد که گرد و دلم گرد دار محمد که آمد مدار امدار محمد در آمد دلم در حصار محمد</p>	<p>نخچه و مکرده به گرد را سحرگاه سوده به سدره را مراد و عالم و پدر و روح را کیم کرده آید و مرادم ردا در و داورم بهر ساد سحره</p>
<p>دعا مافوح آسا دوام آورد و پند ما کردگار محمد</p>	
<p>آورده بهواره اگر ام سرود اولاد او کرد اگر ام سرود روح و دل را داد اگر ام سرود عود کرده روح در کام سرود</p>	<p>هر که بهر دم آمده رام سرود سالک کامل که داد آمده جود و پیر حال در عالم سماع روزه عودم را و بهر دل راضی</p>
<p>ما فوح آسا هر که آورد و سماع در دل او آمد الهام سرود</p>	
<p>آمده بهر حال بهر دم سرود بهر صا و بهر سحر بهر دم سرود ده که دارد آمده در دم سرود روح آسا بهر که آورد دم سرود</p>	<p>کز دلی در در بهر دم سرود هر دل هم سلاطین سالی و ماه دانه ام بهر در دارد و دیگر در سماع آید بهر حال اهل دل</p>
<p>کرده بهر حال سماع ما و حیا گاه روح و گاه دل در دم سرود</p>	

پیر دل که درد طبع در آمد	محرورم وصال داوود آمد
پیر که در و مال گره کرده	در حرص و هوا بکس در آمد
دردا که طلال و ذرد دارم	کو مرگ که او دوا گر آمد
درد و در هلاک پیر عد و را	همواره حسود و پیمبر آمد
<p>ما فوج که درد دا حد آورد</p> <p>در ملک شمر در سرور آمد</p>	
روح و دل نا که سخته آمد	احمال عد و مکر آمد
هر سر و حسود گره کرده	آه دل نا که سرور آمد
مرگ آمد و در گره دگر م	هر در دکه لا دوا در آمد
هر کس که سر صلاح دارد	سر دانه و امام عسکر آمد
ما فوج صدم مرا و کرد	هر دمسکه که در سر آمد
هر که داده حساس دور آمد	درد و عالم سر صند و را آمد
کرد حاصل مراد کامل را	هر که در یومعه حضور آمد
پیر که احرام مکه دل کرد	ما هر هزاره صد در آمد
<p>گو که درد و حه دل ما فوج</p> <p>سرور و سرور و سرور آمد</p>	
آه صد آه دلم درد و مادم دارد	روح ما بهم که وصال در او کم دارد
هر که بید آرام و لا رام آمد	روح را در سخته و ج مسلم دارد
طالع به سعد هر کس که طالع آورد	لا که سر محرم و گل علی همه به نام دارد

<p>مالک الملک در اسعد حکیم دارد کامل اکمل و هم صالح و اکرم دارد هر دم آرام مراد اله و در هم دارد</p>	<p>هر که همراه دلارام و وفادار گردد نشاند احمد که هر اسم مستطاب گردد ده که دارد و بدیم آه که آرد و هر هم</p>
<p>لاد و ابراهیم و در که دارم مایح کس دیگر در دهم مردم عالم دارد</p>	
<p>که در راه دارم و لم گردد گردد که دارد و پدر روح مادر و سرور که کردم و مادام الم گردد و سرور که ناله دول و صدر آسان درود گرم کرد مارا که مکار هر مرد</p>	<p>مراد رگلو کرد ده در و در دلایر گنگ هم کوک دل در و در مراده دوا الم در و در محل آور و در سر و در و آه مراد صلی دلدار کرده حاصل</p>
<p>آنها در و ز محمد تمام که مایح ادا کرد و آور و در و</p>	
<p>دل و روح مایح و آرام کرد همه حال و احوال اعلام کرد که او دور هر و در و آلام کرد تا و ابرار روح در و آرام کرد که او پدر پدر روح مایح کرد که هر گام در راه اسلام کرد مراد و لم داد و اکرام کرد</p>	<p>سلام و دعا و دلارام کرد رسول و رساله که از سال داد حاجتم دوا داد و مالا کلام سراسر که بود ام کرده تمام دل داد و دلدار مایح آرام حکم در پدر و در اسلام مراد دل آور و دهم و دام</p>

	الاما و حاکم در دود و سول که علامه هر سلام کرد	
سر و حاسد اسان نمود آمد اگر چه عام و سه هموم آمد مسکیم ملک رسوم آمد هر کرا حرص در محوم آمد		صراط آه ما هموم آمد کرد حکام حکم محکم را سالکا اسم در رسم راسوده علم همواره در عدم دارد
	طهره لاله رود مگر مافوح سرور کا نگار روم آمد	
کرم در مراد آمده که هم دارد هراد مرد که نگار در کرم دارد که ابل ورد دوا سر و بدالم دارد دوام در ره واصل واصل هم دارد که شمر بارود و راه در عدم دارد		کدام محرم علام کام که دارد که راه مخرم علامه در حرم دارد نگار طال رسد روح و دل طول دارد که را که آمده سیر سلوک راسالک نگار که آه و لم آورد و لا هم دارد
	بناره مدح محمد که مافوح آورده محاصل که و بد حاصل دودم دارد	
همواره مراد و کام دارد دل در دوالم دوام دارد هر که سر و کار دام دارد گوسلده عرام دارد		بل هر که ولا مدام دارد در داکه دوا که آدم کس در طره که در آید بد روح دل در سیر کا کل هر ما

نخروم جسود وارد گردد هرکس که در آورد دادم	هرکس که طبع عوام دارد بامدل روا کدام دارد
ما و ج چندم دراد عاگو هرکس که سر سلام دارد	
سراپلی کریم طاہر محمد سوال آرد گداگر در بر او روا گردد مراد اہل کلمہ در آرد در دل مرده دگر روح مرا دم را روا کرده کہ داده انگہ گر وحسد حساد گردد	کہ گردد آرد علم طاہر محمد دہد مال و درم طاہر محمد رو دگہ در حرم طاہر محمد دہد ہر گاہ دم طاہر محمد عدو را کام کم طاہر محمد در آرد در عدم طاہر محمد
دعاگو ما و جا ہر دم کہ کردہ مرا دم و کریم طاہر محمد	
ماہر و گر در رہہ حسد او طہرہ طرار را گر بسہ دہد گردہ ہرکس گرد و آرد کہ د روح و دل کم کردہ ام در آہ مردم و در گور دارم ہر او دلو کہ دارد کہ دل را داد گلی آہ سردم گرم کہ وہ دہ را	اہل دل در ہر او رسوا رود وہ کہ مردم در سر سو دارد مرد را گرد سر کالا رود گردل در دم دہد حال او وہ کہ ہر را ہر او اصلاح او در سحر کہ لالہ حسد او رود گرم گردد عالم از ہر مار او

گر معلوم کرد گارا داد را	ده و او اما را که در دیوار بود
	وصل گلبر در اولم دارد دیوین ما و حاحر ص و بهوا کس را رود
خاند اگر ده دلا را با صد آورم در مهر مهر و کام را اخر داد و را که عکس آید دلا کاس مل داده بخورد در گل کرد گارا بهر همه سا در را گیرد و طالع کم آرد در دلا ساکا گیرد در بهر کس مگر د کرد داد و دیوار اگر دگار	در سر او ده و ماد م صد گد طاعم بهر گاه انداد آورد آند نامو را بهر دلم و دد لاله و بهر گه که آورده مدد در حسد گد را اما لا ولد ده که در بهر سو گد آسار و د بد عا بهر دم را آ آر د صد دید را بهر حال دارد او دهم
	سو د کم دارد دمایا ما و ح مرگ بهر گه در سر مردم رود
	سلسله را
مکرم الد بهر محمد طا هر سرور عادل و سردار حکم کرد اگر ام و کرم را معمور همه در ملک در آرد گوهر درک ماو علم و عمل را مذکر	کامده تیرا خد را نامهر حکم او در همه عالم صادر آند عدل و عطا را عامر همه در ملک گدار و طا هر اخر او علم و درع را آخر

<p>وادی در نیمه گداز اموال</p>	<p>کرد و در پیرو سرایم عاظم</p>
<p>مید او کردم و گریه حلال</p>	<p>ماد و جاگردالم را ساحر</p>
<p>سر حکام محمد طاهر عالم حکم و سردار همه در سر عدل و صلاح و اصلاح مردم اهل دین را که رسد باید حرص و هوس عالم را در همه ملک و عمل واکرده</p>	<p>سور اسلام محمد طاهر مکرم عام محمد طاهر کرد و اعلام محمد طاهر دیده آرام محمد طاهر کرد و در دام محمد طاهر گره کام محمد طاهر</p>
<p>ماد و جا اهل کرم را بیدم</p>	<p>کرد اگر ام محمد طاهر</p>
<p>سرور عالم محمد طاهر آمد که دگار عمده اسلام او را که در پیوسته بهر گرامه آورده و بیدم و اگر مرد کردیم خدا در اضمضام او دارد و دل اهل داد و داد را دل مال ملک بهر یک داد را که او را کم رسد و بیدم</p>	<p>که که دگار و بیدار رسول دگار آمده که از وارد و در دل سیار کرد به کس را که و بیدم و بیدم رو به اید از به اس او را که دگار کو سر اساک را در نیمه آورده و دگار مالک و در گاه او آمد مالک را دگار</p>
<p>ماد و جا طاهر محمد را دعا بآزوده</p>	<p>کام و او را که همه را دعا بآزوده</p>

<p>آنکه واصل آید لاله وصل کردگار که دهر روح را سرور بهر که آمد و رادوام دهر</p>	<p>بهر که سر داد و در واصل و گهر صدا شنید که گرد آورد کاس نعل ده دلا نام مرا در ره مهر ما هر و گرد</p>
---	--

<p>ما و صاحب در سر حسود و عدو دور پیواره داد در دگر</p>

<p>هر دغا گو را دغا گو دم مدار آنکه در هر دو عالم کامگار سالکا که در صالح گرد آید بهر که گرد و هر سحر در کو بهار کرده ام در دل و روح حصار</p>	<p>کردگار لاله و بهیم کردگار مردم از علم و عمل را گرد کرد در سلوک عالم اسرار ما آورد و وصل گل لاله حصول محمد عدل و مدح احمد را عدم</p>
---	--

<p>گو سلام آل او ما لا کلام ما و صاحب و پیواره دور مدار</p>

<p>در سر و پیوا گزم و دم کرد بهیم عالم بهیم در کرد و در و بهیم در واکه رود در اطم و در و بهیم سر در و در آمده بهیم در و بهیم و نه و نه که دید در و در و بهیم در طره سر که در ملک کرد بهیم</p>	<p>آورد و دل گرم دم سر و بهیم بهر گاه که سر داد و دم آه و دم در و بهیم در و دم و دم و دم بهر که که در و در و دم و دم بهر که که در و در و دم و دم اگر بهیم و در طالع و حصار که ما و</p>
---	--

<p>کرد که هر که آمد مرد خاسته از نو آورده در صومعه چرا که گید اند او ایل حال را پیر گم غلام داده مد که کاس علی زاده مراد در گلی لاله پیر سو در مکر هر که دند آه در دانه ده پیر دم آورم روح او بهواره مد در آمده راه رو را در ره و رسم رسول</p>	<p>در دو عالم حاصل آورده سرور در رسد و رسم او آوا که دور آمده بهواره سر دار دصدور علم را معلوم کرده در صدور روح گرد آرد مگر به حال شور در ملا آمد و همه احوال طور و ده که مردم را دهم اعلام صور هر که در عالم دلا آمد حضور هم ارم داده حکم هم سور</p>
<p>هر که را مامور کرده امر او ما بهر آمد ما و ها در بهر شور</p>	
<p>دو بار دانه و ده و در دم مدار گردگایا پیر دم آوردم دعا هر که گم را مراد آورده و ا سایه کار دایه پیر کام و اعل</p>	<p>در سر طره دلم در هم مدار مدعا ده و ا که عالم مداره نعل و در ایل کرم را کم مدار رو اساس برص را تخم مدار</p>
<p>کرد محمد و همه مردم آله ما و ها در بدج احمد دم مدار</p>	
<p>توح و دل را هر که داده سلاخ داد که دلا که کلمه و لال</p>	<p>در دو دم کردم مدار حال عمر عزس دم ما مرگ کرده لال</p>

مرد را مامول کو آر در و ا	وہ کہ در گرد آور د آمال عمر
عمر اگر صد سالہ گرد و دادر	وہ کہ آرد در لحد اہوال عمر
گردگار و دہ مراد ماہیمہ	کر دہ ام معلوم اگر اہوال عمر
ماہ و سال عمر مردم کم مدار	سال و نہ صد سالہ دہ حال عمر
دوادہ ہر حال و دلا و دوا	کر دہ ہر دم مرا حال عمر
گو در و د احمد مرسل و دوا	سالکا آور دہ ار سال عمر
<p>ما و حا مارا کہ آرد در سرور</p> <p>لحہ لحہ کم کہ گرد و سال عمر</p>	
ہر کہ دادار و ارج را اظہار عمر	در دم آور دہ اساس کار عمر
وہ کہ در جمہور ما عالم د لا	عمر مردم کر د کم سہار عمر
صد سالہ مرادہ داورا	در صلاح آور ہر چہ کہ وار عمر
در دمارا کہ دوار دکر دگار	مہر افتد کہ در صلاح کار عمر
<p>ما و حا دارم ہر اس عمر گاہ</p> <p>لا و الا کہ دہ ام طہ مار عمر</p>	
وصل داور آندہ مامول عمر	ہر دم آردم حمار و در ملول عمر
در حصول مدعا کہ دم دعا	حاصل آور دم ہر چہ محمول عمر
کر دگار دہ دوا در دمارا	کامدہ حمل الم جمول عمر
ہر دہ عالم کام دل دہ ہر کرا	کر دہ علم و عمل معمول عمر
عمر را در مدح احمد کہ دگار	ما و حا دادہ مرا مامول عمر

<p>هم درود محمد سرور دادجا در اول آغوش صد لک داد در سر محور اهل دل را در واحد آور</p>	<p>سالم که حماد داد محمد الله که عالم الاسرار کام کم کرد و در و طالع ما داد را سرور که مگار را</p>
<p>در همه حال کرد دعا مافرح دعا و اهل دین داد و در</p>	
<p>سلسله بس</p>	
<p>روح مارا که گل دهد در کاس کرده محسوس مردم حساس که دلم در طلال کرد اما نس در دم گرم سودده در طاس ماطم او را مگر که کرده آس فرگ را هم گلو در آرم داس</p>	<p>در دل مادر آمده و داس هر اطم را چهاره در عالم دیده دارم دلا و ادرده دیم سرور آورم که سرور دم داد و دلدار در دراز و در بگه خوار در دلا و در اگر د</p>
<p>آمده بوسم گل حسرا دادجا راح نعل ده در کاس</p>	
<p>داد او را حرا سم طاس طره ده سالکاره سالوس هر دو سرده که کرده محسوس کرد در گره دکانه کاس</p>	<p>کرده دلا طره را محسوس رودر آور سلوک اهل الله مکر مکاره حسر سحر را کاس بل ده لدام هر گه در</p>

علم و علم و صلاح آن که مرگ	ده که در گور که در گور دهن
ما و حیا در سر حرم محرم	کرد احرام مکه محروس
با کل مهر و گداز آمد مار کس پیر پیچ کام و ایل گداز و دروا در دو عالم مدعا ده وادرا درین ملک که دگاز آمد اگر رو در آیهواره در راه صلاح روح کالا واره گداز آورده که در پیر که دور آواره سر که دگاز داد و در دو عالم	طره در سر آور و طومار کس پیر که آورده گداز و دروا آمد و هر دم دعا و کار کس سازگار علم و عمل اطوار کس کامده علم و درج که دار کس که در دل آورد اگر طراز کس گداز که معجز آور و دغاوار کس که در سر در راه سر دار کس
در طالم ما و حیا واره و مد	در دانه محرم اسرار کس
آه آوردم آلهما واد رس در پیر و حرم رس و کم آورم گرد آرد کام در پیر و سر پیر که کالا طلال آمد دلا	رجم کرده ده واد در دهن کس کا در حرم رس و پیر و سر کس پیر که آمد در سر حرم و سر پیر حرم آه آمده او سر کس
ده که علواطح واده ما و حیا	آل آدم حاصل آورده عیس

سلسلہ صاوا	
ہرگز اگر دور ہمسرہ جس	وہ کہ سرور اور روح در سر جس
جس میں راہ ہر کہ در سر آور وہ	گرہ آور و مرگ اصر جس
وہ کہ در صومعہ کم آرد راہ	کم رہ آند بگر معہ جس
گر ہوا در جس گرو دکن	کار اورا ملگو کہ مصدر جس
مرد حار جس و دام در عالم	
ما و خا آندہ مکدر جس	
گرہ و آسودہ کم دل حار جس	جس آندہ گو گل حار جس
پر دم آند سوار محل جس	کا بدہ جس محل حسار جس
ہر ملال و الم کہ جس آرد	دور کردہ محاصل حار جس
وہ کہ گرہ و مراد کم گرو	جس آند سلسل حار جس
حاصل غیر او حصول آرد	ہر کہ آند محاصل حار جس
گرہ و معدوم دا و ر عالم	
ما و خا کام کا مل حار جس	
سلسلہ طہار	
ملک ملوک کرد رہا مالک طراط	سلک سلوک کرد رہا صلیک طراط
انتظار روح را ہمہ احوال درک کرد	ہر کس کہ آندہ دل او مدرک طراط
گرہ آورہ چارہ صراط رسول را	ملک و ملک دہد ملک مالک طراط
گرہ و مراد و اوج احمد و دام	ہر کہ کہ آندہ ہم دم ماسک طراط

<p>به داده که سر داده هر سه تسلط که در بهول گردد سر و تسلط در آمد در احوال هر سه تسلط الم داد در عرض دارد تسلط</p>	<p>مرا کرد در مهر و تسلط آنها کردم آمد در عرصه گاه و کم کرد معلوم احوال ما را نگو حال در دم که کرده صمد</p>
<p>در کم رسد ما و حاد در ملام که آمد دل و روح هر دو تسلط</p>	
<p>سلسله سبع</p>	
<p>که سرود و گاه آوردم سماع آندایل الله را هر دم سماع محرم آمد در حرم هر دم سماع روح را سر و آدم و کرم سماع</p>	<p>هر سخن در صومعه کردم سماع گوید پس درس در هر مدرسه و ده که و کرده سماع آمل را ایل دل هر گاه آورده سرود</p>
<p>کرد و داد در عالم سرود ما و حاد هر حال گرد آدم سماع</p>	
<p>سر و هم به عباره در کار سماع حل محمل کرد اطوار سماع آمده محروم مکار سماع کامم هر دم بهادار سماع</p>	<p>کرده ام معلوم اسرار سماع گر سماع آمد محرم راحد ام و ده که تیر عالم الاسرار و ا در سرود ما سرود الله گو</p>
<p>هر سخن که ما و حاد در صومعه کرده ام به عباره دوار سماع</p>	

دور را که در راه طمع	نیز که رو آورده در راه طمع
آمده محروم به راه طمع	بهر که اهل طمع گردد سما
خرد کامل سر و پد راه طمع	و ده که در راه طمع رود
کام کم گردد آورده گاه طمع	گرد عا یا هر خس طمع دهد
<div>حاصل آر و ما و صا مال درم</div> <div>بهر که در دل دارد اگر راه طمع</div>	
که عدم کرد حاصل طمع	آمد طمع محصل طمع
و ده که آمد محاصل طمع	دور هر دور را که گرد دارد
سر و پد و هر در دل طمع	که طمع در دل و دوا دارد
و ده که آمد مکمل طمع	در کمال طمع ملال و الم
<div>کرد در گاه در عدم مایع</div> <div>دو سر اگر و کنگل طمع</div>	
که دارد و هر اهل محروم طمع	آنها که و ده محروم طمع
رود در هر الم مجموع طمع	اگر آرد در ملک مالک
در آمد در عدم محکوم طمع	و اگر خرض و بهوار کرد حاکم
اگر که رود در روم طمع	درم کم آورد محصول و دریم
که دارد در عدم محروم طمع	اجزاد و کام را آورده حاصل
و ما دم گردد رود محروم طمع	و دلا فایده گرم مگر کم گد ارا
و سم سم گردد و سموم طمع	طعام ارد در گلو آرد و وادو

ہمارا گرد لا مرحوم طالع	مرا گر رحم رحم آرد ہمارہ
محمد را محمد ما و حاکو کہ کردہ مدح او منہ و م طالع	
در و سالک و مالک اند طالع عطا کرد و روح و ہوا داد و اسع و ہدیہ کرد اسعد و مسعد و طالع در دمع دارم دلا را م طالع کہ ہر عالم آورد و در و در لوانع کلام مراد ار سموع سامع	ملک کرد ملک و ملک ہم طالع دلا مردم و بہر و مار و گس را گلم کرد و دوا و ہر د و عالم مراسد و آور و سودا و ما دم لوانع عمل آرد ہر دم دلا را آلہا مراد و لم کلمہ آمد
الا ما و حاکو در و محمد ولا آل او را و محمد واسع	
اسلمک	
کردہ سطر اعل ہر اہل جنگ ہر کہ مزد و دادہ دارد درک عسکر آلام را کردہ گنگ گرم و سرد و ہر سودہ و جنگ	سالک اسد دادہ ملک و ملک دار سلم را احد دار السلام وہ کہ سر دار الم در مصر کہ روم در مصر و لا طور طلا
ما و حاکو ہمدارہ در دلا دوا مردم مرید وہ را دادہ حاک	
روح و دل را سرد و ہر حال مرگ	آمدہ در دم الم غمال مرگ

نگو کہ رو آورد و در علام را	ہر کہ آمد عالم احوال مرگ
مرگ وار و در پیرن اور اوام	ہر کہ اسلمو گم و د حال مرگ
و در ہر کہ کرد ما و ج رانول	و در مال آمد و ما و م حال مرگ
سلسلہ لام	
ساکا سر وہ ہمہ ملک و دول	و در سر مالک گسل سلسلہ گسل
گاہ علم و گہ عمل را گہ و آ ر	طہر عالم آمدہ علم و عمل
وادر ارض و ہوا و سر و ہم	گہ و وار اہل طبع گہ و اعلیٰ
مار کا کل سر مدہ ہر دم ولا	و در گاہ مار شمع آمد ما حاصل
ما و جا در ہر ہر کہ دہ	و در ہر طرہ گمہ ہر حال حل
و در ہر سر و سر گودہ ہر فعل	ساکہ را گزیدہ ام ہر حال حل
ہمہ اہل و بر و در مد رسہ	گہ و آورد م ہمہ علم و عمل
ہر کہ سر وادہ و لہ ارض و ہوا	کر و حاصل در ارم ہر و حل
مرد و محمول و در و آمد مدام	و در گل دل گز وادہ گر تلل
آمدہ حلوا کلام ما و جا	
لحل او ہر کہ مرادادہ عمل	
گزیدہ ام و ج احمد مرسل	او و حجاز کہ کمال و اکمل
گو و لا لا اگر الا لشد	کاندہ و در مصوبہ اصول

گفته که آمد کلام او محفل نشد احمد کرده ام همه سخن	گر حسد حسد آورد و پیر دم گردد بدعا و کام اهل
حمد نشد که آمده مافوح در سطره عمر ما اطول	
ده دوا کا دم معلول ملال که روم در ره صلاح کمال در سحر گاه هر که کرده سوال دور هر گاه داده حال کمال	داود در سر و صول وصال در کمال صلاح را بهم ده گردد آورده هر مراد و امل سهل در هر محل صمد کرده
فاده علام کام مافوح را میخ احمد که کرد در همه حال	
سلسله میم	
عطا و کرم آمد او را بسم که بود و علام و محمد و اکرم دود و مراد و هو الله اعلم که سالار اسلام و معلوم عالم که نگار و سرور و حکام محکم معلوم و داده مراد و ملاط	محمد که در هر دو عالم مکرم مدار کارم مال نگارم رسول مطاع امام بهال محلل محرم ظهور و مظهر دلارام و ممدوح مداح کامل که دار و دهر و در دارم آلتا
ادا کرده ما و صاحب احمد سلام و در و دعا گو دما دم	

<p>پیر گنم آمد کلام افند امام هم را کرده مراد ما همه هم درو دستور احوال رسل که در سوا هر حد و اند را</p>	<p>که در معلوم حلال و هم حرام هم در و او هر در و را داده دلم هم حل آمد سکه در حال عام داده اهل اسلام را دار السلام</p>
<p>پیر که در ولی دار داور ایا و جا گروه آرد در و و عالم پیر مرام</p>	
<p>ما هر بار هر کمال محمد در هر سوار پیر ترم در و دواو هر مدح که مراد بد آرد که سید آورده سر و دلاله و گل هر کمال لاحد کمال احمد هر سل که آمده در حال که و سنان آگه که در علوم ما طهر حرام همه و در کرده ام هر گاه کام ما همه دم لعن او پیر دم پیر و عهد که در سیم مارید ما راه در سیم سالک گناه سر و هم وصال آله سوره و لم را و بد که ما کرده خلق طالع سعدم که در و را کرده سوال در سر سده مراد ما</p>	<p>همواره در خانه حال محمد چهر سال و ماه در سه و سال محمد مدح سر و دلاله آل محمد دلاله عروس و دلاله آل محمد در مدح کار کرده دلال محمد آسوده طعام حلال محمد حل کرده ادله آل محمد ما کما نگار قدر دلال محمد آرم سماع و در سر حال محمد رو کرده در سلوک کمال محمد مسیر و در سر و در حال محمد در مطلع صوفی دلال محمد همه اید و مراد سوال محمد</p>

آورد و ده ام در و دیو سلام و دعا که ما	در لوح حل مصور و آل محمد
مع سکول رطیح ار داده ما و صا	ما ما و صا محمد و آل محمد
<p>گر طای و در و کسین یار و اگر و دم دارم کرده لای لای حرام و کرده ام و احوال در و دیو عالم عالم الا سیر را دارم گواه ریح ریح آور و دیگر و چرخ ریح گندم نام آنکه نشسته بر عالم نه کرده دور حکمت معجز و حکم حکم حالا عام کرد در و دیو سالم ساکنان و کردگار آمده در و دار و اور و دکان و کمال بر تکرور و و دعا که به عا آید و در و گریه وصال او حصول آور و در و دل غم در و دیو که در گناه است که در و دار بر تکرار و در و دیو که آید و در و در و دیو که طالع سعد او دار و طالع کرده حاصل بی عیلم و حل علم و صلاح کرده ام در و دیو سال و دیو اولاد و حل مانده در و دیو که در و دیو که در و دیو</p>	<p>گر گریه که اگر و دم در و دیو که در و دیو ریح ده در و دیو که در و دیو که در و دیو گریه آور و دیو که در و دیو که در و دیو در و دیو دارم و در و دیو که در و دیو ریح در و دیو که در و دیو که در و دیو در و دیو که در و دیو که در و دیو کرد و مسلم را مسلم و در و دیو که در و دیو که در و دیو که در و دیو که در و دیو در و دیو که در و دیو که در و دیو وصل از و دیو که در و دیو که در و دیو راه و دیو که در و دیو که در و دیو مخروم و دیو که در و دیو که در و دیو هر که را اعلام کرده ما که در و دیو که در و دیو که در و دیو که در و دیو در و دیو که در و دیو که در و دیو که در و دیو که در و دیو که در و دیو</p>

[illegible]

دیده عالم مرا کرم کرده	داده که ما را کردم
چند نکته که ما در داو	داد در هر کلام ما هر هم
آینه در بطن او راه عدم	را هر در اگر دگر راه عدم
در عدم در گاه ما کرده آنکه	کامدم در ملک همراه عدم
و نه که محدود آورده عالم همه	عالم الاسرار ما گاه عدم
و سناکت را آنرا در سلوک	کرده هر حال آگاه عدم
ما و حاکم سور آورد در سرا	هر که و آورده در راه عدم
ما را و در دلا و دارم	و داده که در دما دارم
ما و در که لا و الله را	و که در محکمه گوا دارم
آه هر دم که آوردم هر سو	در طلال و الم عصا دارم
نگر وید کن و کار ما دار و	همه آلام را در دارم
چند نکته که ما و خدا چنان	وصلی ملام را بهما دارم
ما و وصل ما هر دارم	که همه حال خبر او دارم
بج و نه اند که دلا که هر	در و آرد که مدح که دارم
و نه که آواز که در غم او	سکه در حال گاه که دارم
کر دگار و در الم را ده	که الم در الم در و دارم

<p>بادهای لاله در دینم</p>	<p>که همه را که در دینم</p>
<p>که در دینم در دینم که در دینم در دینم که در دینم در دینم که در دینم در دینم</p>	<p>که در دینم در دینم که در دینم در دینم که در دینم در دینم که در دینم در دینم</p>
<p>بادهای پر خنده و ماکرم</p>	<p>حال و مایل و در ماکرم</p>
<p>ای بی اسلام با دینم دام مردم همه انداکرم سر عظام در ملکم در همه حال در ملکم که در ملکم با دینم علم در دینم با دینم</p>	<p>که در دینم با دینم که در دینم با دینم که در دینم با دینم که در دینم با دینم که در دینم با دینم که در دینم با دینم</p>
<p>بادهای جامع احمد علی</p>	<p>که همه را که در دینم</p>
<p>که در دینم در دینم که در دینم در دینم که در دینم در دینم</p>	<p>که در دینم در دینم که در دینم در دینم که در دینم در دینم</p>

کبر و در مہر ماہ روزنہ گرم	سردار روح را دم سردم
دل را دادہ کہ در عالم	دور ہموار دادہ سردم
توہ کہ در گرد و را دگر دو	گر رود در سہ سہا گرم
گاہ دار در سہ ملا لم را	
ما و خا در دراکہ ہند دم	
در گل و گل سحہ صلا دادم	صد کد در سہ سما دادم
حاصل آورده سود ہر دو سہ	کاس مل گاہ ہر کرا دادم
دادہ دلدار رطل مال مال	نعل دل را کہ مرور دادم
کہ در مغل مراد سوار	گو ہر روح را گر دادم
حمد اللہ کہ ما و خا ہر دم	
در دہر عام را دوا دادم	
سرمحل خلد ار ہموار دادم	کہ او گرد و در و رطہ دادم
روم دز سر سدرہ صدر سحر گہ	نگہ کرۂ و ہم دل را سوارم
ظلم در ہراس عد دکلہ کردہ	و کہ عسکر آہ ہر سو گمارم
ہمازہ کہ تاج ملوک آور دس	در و آہ در ہمہ حال عارم
ملک دادہ در صومعہ ہر دم آوا	کہ در ہول ابل درم را نہ آیم
دلارام در و در گل مل کہ دارد	و دادم دل و روح سرور دارم
اگر سہو کہ ہم ہمہ کام ما را	ردا آور دسر در کام گارم
در و دو دعا گویہ حال ما و	کہ در دسحر گاہ آمد ہمارم

سرد حاصل آمده سودم	در دلدار را که سر سودم
کرد در همراه سودم	همدانش که طالع سودم
در سر آه در دل آلودم	و ده که آرد سبوم، همواره
در هوا گرد آمده دودم	مرستار دلا مگو آسود
گاوز دود و آه را غودم	کرد در گرد عطر سار را
داد و آور مراد معبودم	در دود عالم مرا گرم کرده
<p>ما و حاکم در رود احمد را کرد حمد الله محمودم</p>	
گرم آورده ده مرا حوسوم	کرده حال ما دلا معلوم
و ده که کم کرد طالع مو بهوم	گاه در مطلع مراد طلوع
مار بود کرد هر که اسبوم	کم دپد سود مهره دلدار
مرد حساد کرد دغا مجسوم	داد و کام اهل دل به حال
<p>ما و حاکم هر که آه سر دادم کرد روح و دل مرا محمودم</p>	
به حال روح محرم اسرار کرده ام	همواره دل حوا که دلدار کرده ام
در صومعه در آمده ام کار کرده ام	سزاده ام به او بهوش در زده آه
در کار اهل مکر همه عا که کرده ام	آه در ایر ماصلاح و در ع آمده دلا
در دایم طره سر طرا کرده ام	آرام بنده دلم آه که سرور را
ما و حاکم دیگر محامد کر کرده ام	شوق محمد و بهد احیار آورم

<p>باید داور دل مرا آرام در داور دوارسد بهر حال در بیجاغ ضررود بهموارده محمد الله که عالم الاسرار کرد ما مول مار واپردم</p>	<p>کرد بهر معر دمار مار آرام هرگز اهل دیر کرد اگدام داده ام اهل حال را اعلام هر سحر داد در دلم الهام ده که داده جود را کم کام</p>
<p>ما و حاد در ره رسول الله داده علم و عمل را اعلام</p>	
<p>در ره صومعه که سهر عالم هر سحر که ملک و پد آوا سود که حال محام ما اعلام کرد معلوم در همه عالم</p>	<p>داور داده مراد و آ ما لم در سماع سرود در عالم کرد معلوم در همه عالم</p>
<p>هر مهر و کمال طالع ما ما و حاد در ره و سالم</p>	
<p>همه اهل دل راضی دادم رزا کرده ام مردم مگر و عادی سلام آوردند مرا بلال مراد و دارد آ له</p>	<p>که در بهر سحر که دعا داده ام که در و در گل مل و داداده ام مراد و اهل هرگز داده ام که در دهمه را و داداده ام</p>
<p>ملک را دعا کرده ام ما و حاد و ما دم مرا مگدا داده ام</p>	
<p>داور داده وصال جورا ام</p>	<p>کا ورم سرمد صبر و دارم</p>

<p>آمده سرور صدور ارم سر وید هر که راه سور ارم آورد در سر و حرور ارم</p>	<p>حسل عصر مار سول الله وه که آرد حلول در حطبه مرد مسلم و دام حلم و درج</p>
	<p>ما و حاکم هر که آمد اهل صلاح وید او را آله حرور ارم</p>
<p>مالک الملک آورد او را کرم کر و گار او را دید حرور ارم اطلس حرص و طبع هر که درم هر که سر داده دلا مال و درم گر و کرده کرده مارا درم وه که هر دماه در گرد آورم</p>	<p>هر که گرد ساک که درم دیده اسلام هر که آمده دادگر آرد حرور ارم حاصل آورده سرور روح را وه که در دم را و واپس درم در بهرگاه آرم آن را</p>
	<p>طهره طهر او را و حاکم سر وید هر سو سلاسل درم</p>
<p>در سر و کار وصل مسرورم دارم آمال که وید حرورم لمحه هر لمحہ آور و طورم داد را در سطور سطورم</p>	<p>در نه کرد گار نامورم هر که آورد صلاح و درج لایع آمد و دام طور و لم گوهر آمو و کلب نامورم</p>
	<p>در سر وصل لاله روح حمد الله بهاره در سورم</p>

<p>نفل گیر و را گهر هر دم دهم گروید ماسدل مارا لاله رو کز نوگار اکو ده آگه که ما ناور و بهار و به در و طلال گره ما کا آورد و در معنکه</p>	<p>طره را گوهر سر سر هم دهم لاله را حاصل عالم دهم در و در عالم کام حاسه کم دهم در طلال و در و او هر هم دهم عمر اعدا در عدم در دم دهم</p>
<p>کام مایح مار و آرد دیگر در سر کا کل گره محکم دهم</p>	
<p>آلما ده کرم کرده و صالم مرا در مهر خمر و طبره او ملکلم کرد بهر که دور مارا عمر کرد در احوال دل را اگر کردم بکمال مدح احمد سکالم را مگر وار و کم آرد</p>	<p>که گروید سر و سر و عالم و دایم سر و به حال محالم دوا داده احد در هر طالم سر کلکم و به در لالم آلما در دو عالم ده کی لم دل آید مکر در سکالم</p>
<p>سفال وصل کردم مایح که سموع آمده هر دم سوالم</p>	
<p>هر سحر بهر که ره سحراروم حاصل آرم مد عا در صومعه کام و آبا لم رد اگر دهم فرگ بهر که در رسد عسرا</p>	<p>در سواد لاله سحراروم کام نگار کم در کس راروم اگر و مکه گره که نگاراروم وه که در صومعه دایراروم</p>

	طره دارم عطر مردم کم دهد ما و جا هرگاه در ساراروم	
هر مرد و هر محاصل را رسم هر دو عالم کام کامل را رسم گردانم سر و ساحل را رسم در سر طره سلسل را رسم		گرد وصال مرد و اصل را رسم نیل که در کام آورد و در گل لاله رو را در دل آرم سرور گرد واله هر مرد هر گهم
	کرده مامول را گردم سوار ما و جا که ماه محل را رسم	
آورد ملک و ملک را در عدم کرد کارا هر که ادا ده بهج حاصل آرد سالکا علم و حکم الله الله در دگر و دگر در دوم		در هوا که آه ما گرد و علم ملک اعدا آده در ملک او هر که گرد و گرد عالم سالها مرد کامل ما عدا الله سر و ده
	عمر با عمر رود در ماه سال ما و جا در مع سر و اید انجم	
...	سلسله و او	
و صدّه لا اله الا هو عالم الله حمدّه لیلو وله الملك کلّم و علو ما و ملا حده الحلو		احمد الله کلّمه او عو و هو الله واحد اهدا وله الحکم لا اله الا اسطر العود هوا را و الله

<p>سَلَمُوا وَبِسْمِ السَّمْعِ وَلَا مَدَاحَ إِلَّا اَعْلَمُ سَوْحًا اَبْلَا كَهْ سَكَلِ عَدَدُ اَعْلَمُوا صَالِحًا دَعْوَالِ وَعَدَانِدِ وَصَلَهُ لَكُمُ كَمْ اَرَمَ مَالَهُ وَلَا اَعَدُ حَسَمِ اللّٰهُ اَحْرَهُ مَحْلُو وَادِعِ اسْمَاهُ كَمَا اَدْعُهُ اللّٰهُ اللّٰهُ سَطْوَرَهُ اَللّٰلُو وَاَنْجِ مَارِدَهُ كَمَا رَحْمُو</p>	<p>اَكْرِمِ اللّٰهُ اَحْمَدُ الْمُرْسَلِ وَدَعْوَا اِدْعَاهُ اَعْدُو كُلِّ سَبْوَالِ اَلَمْ حَسُو عَلِمُوا الْعَلَمُ اَكْرِمُوا الْعِلْمَا اَلَكُو الصَّوْمِ وَاَرَكُمُو وَاَرَحْمُوا كُلِّ مَسْلَمِ رَحْمَا وَكَلُمَا اَمَلِ اَلَا مَا صَاحِ وِعَادُ رَا طَرَا رَاعِ مَا لَمْ كَلَامِ اللّٰهُ زَمِ لَمَّا رَا سَهْ رَسُوْلُ اللّٰهُ</p>
	<p>مَدَحِ مَادِحِ وَدَعْوَا اَلَمْ يَدْعُو</p>
<p>رُوحِ مَا اُورِدَ اَوْرَهُ بِحَرَمِ حَلَالِ دَرْ سَهْ مَرْدَمِ دَرْ اَرِ دَسَلَسَلِ اَسَالِ لَعْلِ اَوْ كَمْ كَرْدِ رَا دَرْ لَعْلِ اَلِ كِرْدِ اَسُوْدَهْ دَاوَمِ رَا حِ لَعْلِ اَلِ وَهْ كِهْ اَمْدِ دَرْ طَالِ وِدَرْ دَرْ مَرْدَمِ لَالِ كُو كِهْ دَرْ عَالَمِ اَلَمْ دَاوَدَهْ مَرِ اَطْلَالِ</p>	<p>وَهْ كِهْ دَرْ بَهْمِ كِرْدِ اَصَادِ وِلَامِ دَالِ طَرَهْ طَرَا اِي دَرْ سَنَسَلِ اَمَدِ مَارِ مَوَكِرْدِ رُفُوحِ بَهْمِ اَلَمْ اَوْرَدَهْ لَالِ لَا اَلَمْ رُوغَلِ دَاوَمَا دَرْ دَلِ رُوغَلِ اَوْ كِهْ مَرْدَمِ لَا دُوا اَلَامِ بَهْمِ رَاوَدِ دَرْ بَرَهْ دَلِ اِي دَرْ مَرْدَمِ سَهْ سَوِي سَهْ</p>
<p>مَادِحِ مُحَمَّدِ كُو مَدَامِ اَلِ</p>	<p>مَرْدَمِ رُوغَلِ دَرْ اَمْدِ دَرْ اَوْرَامِ</p>

<p>گرو آورده دل مادر ما لا مال او هر چه در دلم درده و مادرم داد را هر که را اعلام داده درک هم علم و عمل حاصل آلا که در و انصر آمد عالم اگر مکر در کلام الله العز آمده داور را آرد بهمه مامول عالم را اگر</p>	<p>و ده که سبیل آرد و دو که سبیل احوالی او بهر و مهر و کرد و در هم بهر چه احوالی او و ده که معسر کرد و در و بهر ماه و سال او در عمل آورد و مادرم دورده احوالی او که دو و دار دور و واحد را در حال او روح و دل هر دم رسول آرد و سال او</p>
<p>ما و حاکم آل محمد کردگار مکر ما هر سحر الحجاج کرده ده بهمه آمل او</p>	
<p>داور هر کس که ما را آورده او را او او حواد و او حواد کرد و در هم آگرم داد هر کس را در حال و در و عمل او مالک ملک کلام و درک و اهل کیم و بهر هم سود اسیر اسیر کرد آرد</p>	<p>و در محکم سیر ما هر دم بهر کار او که که آمد کامل و بود و در هر کار او شد انچه آمد و محمود و سیر او و ال و صلی آل و محمد است از او که و لم آورده که به طسیر او</p>
<p>کردگار او را آرا مکر ما الله الله کرد ما و حجاج در هر کار او</p>	
<p>لا طبع هر کس که گرد آورده هر دم او ما بود و طره طره در هم کرده و ده که دار آورده آلام ما را او را لاله زرد در گل گل داده هر کس او</p>	<p>اگر به او حرم دار و کرد و او حرم او روح حرم که و لا را آید بهر هم او لا و او در و او دارم که در هم او و ده که روح و دل او را که منسوب او</p>

و ده که روح و دل او را که منسوب او

دیر بدم دار و بیمه کام و دزد و هراس	هر که از حرم و بهوا کرده دلا معدوم او
هر مرد و دادم و در نعل ابراه عدم	و نه که گره آمده او نام در موم او
عالم الاسرار مال و آرد و ا	ما و حوا و اهل دل را کرده معلوم او
دل که دارم لا و او هر دو او	گرد عالم گرده آه سه داد
و نه که آمد راه و در او سر را	گرم و سرد و بهر آه آور داد
هم تاک و بهم سبک را اهل و رد	گرد کرده آه عالم گرد او
کس کم آمد حاضی محل ا لم	آمده گرد و دل ما مرد او
مرد را سر و در و بهر دو آمده	ما و حوا و ارد که در سر در داد
لاله مارا رو بر پا کرده مرد	هر سحر در و در گل گل داده رو
هر گیم ماده گواه آور د	گو که در راه آردم بهر راه رو
دار نمک سالک سالک سلوک	در ره حرم و بهوا هر دم رو
ما و حوا ماه آمده در مهر او	کرده ام روح و دل و آله گرد
فلو را داده مهر هر مهر و	در سر طره سر شده سر سو
پدید روح کم دید که روا	دام کرده دلا مرد هر سو
هر که گرد و فعال کم گرد و	در دو عالم سر و لا و لا کو
و نه که هر دم حسد و را سگ خار	کرد رسوا که در بهز کند

	ما و صا در سواد لاله سخن کرده مدح سرور گل رو	
کامده او صوف و ابرو درو دادۀ در بنما کمال سیم دند و سر و پا مدار علو سبح گر در رسد سر و دنگلو		کردگار آمده مرا عدد کرده گل بهاره گرد آلود در سر کرده و گاه لاله گل وه که هر حال در ستاع روم
	سلسله در گدا و اناج دل آواره کرد در سیر مو	
سر و پا به هر دهمه آمو در سر دور طره بود در مو در محاکم حدود و در رو دار او را ملول در هر سو		در سر لاله آله الا هو داورما کرده مرا آگه کردگار در آمده بهوم کرد مردود در همه عالم
	وصل دکنار را رسد باج او که گرد و دوام که دز کو	
در گرفته ما و گر کینه از او لاله کردارم به کسار او آمده و اصد و سبک وار کو در سلوک سالک مکانه گو		روح و دل بهر دو دهم و دگر کو در دلم کل داد مهر و مایه صد کند دارم سراناره را رو دگر حرص و هوا را طح ده
ن	کامگار عالم و سرور کو	ما و صا کام گدا آرد روا

صدالم دارد و لا دلدار که مار مار دم به بهموره را مار با طره که به سو سر دهم	هر که دارد آور و در دار کو آنده در هم سر اعمار کو هر ما سبوم کو طو مار کو
و زو مار او مگر وار و دهم ما و خا کو محرم اسرار کو	
راه ده کار و دلم سر و راو امر کرده کرد گارم او لا سالک و آور علم و عمل روح و دل ده به و در معار او	در گل و دل به و آورم سو راو آنده ملک و ملک بامور او کرده معلوم اگر مستور او کامده به و در سر اصمور او
ما و خا دارم سر وصل محمد به و هم دار السلام و حور او	
ولا اهل نل را و ما دم صلا کو خند و او دگر در سر معر که فرود و سلام محمد مدام گرم کرده به هزاره دارم مگر ما	و به مد عا بهر سحر که دعا کو خاکا که آورده مد عا کو او اکرده سالار به و در سحر کو طال و اطم را و ما دم دعا کو
مراد و دلم آینه ما و خا که در و در گل ناس نل را و اگو	
طالع بهر کسی که گردد رام او در و د عالم کار نگار آید و لا	آور و به و هم همه اکر ام او هر که اعلام داده کام او

طرح را دلدار سر داده و گم	بید دل آمده در دام او
گم کرده بید روح و دلم	دام ما آمد و هم مصداق او
هر سحر که ما و ح آورده دعا	
مدعا کرده روا اعلام او	
سلسله	
حالم لا آله الا الله	عالم لا آله الا الله
کرد و در ورطه بهود او	ساحلم لا آله الا الله
در همه کار آمده بیدم	مسلم لا آله الا الله
گرو علم و عمل مرا داده	عالم لا آله الا الله
ما و حادره رسول آمد	
مسلم لا آله الا الله -	
حاصلم لا آله الا الله	موصلم لا آله الا الله
مطلع روح را و بدلت	در دلم لا آله الا الله
حمد الله که کرد در بیدم	کاسلم لا آله الا الله
هر سحر که بدید کل لاله	در کلیم لا آله الا الله
ما و حاکره در ره علام	
واصلم لا آله الا الله	
در سربخ محمد و دلم الهام ده	در سلام آل احمد روح را علام ده
هر که آمد تسلیم او را و اگر ده اهل	دا و را حو را رزم در با و اسلام ده

بندید و جم اگر دلدار و دوام آورد	در سیر طره دل آواره را آرام ده
خرد و مکرم گر اطم دار و دوام ده	در دو عالم هر جا و هر اهل هر کام ده
رحم در بند و سر کرده آنها را احیا	
ما و حیا آل محمد را احیاء و کام ده	
کردگار را مرا علال ده	مرد حسا در کمال ده
در دل ما اگر دید گلسا	لاله را هر سحر دلال ده
گر دلی را دید عدو آوا	در سر معرکه دوال ده
گر صود آورد حصد هر دم	کام او در دم سوال ده
هر که در ورطه کینه مایح را	
مرد را ساحل وصال ده	
کردگار را احیاء کامل ده	در دو عالم همه محاصل ده
بپای که نگر در نیامده در سر	در سیر طره ام سلاسل ده
کمر و خن بنام در کاظم	در همه حال کام کامل ده
وادی در دلم سینه تنگه	ساحله در سر مرا حل فده
ایم احمد که مایح آورده	
در سر و کار ایم حاصل ده	
بپای چه لاله الا لاله	کرد در لوح دل سوال ده
او محمد که احمد و محمود	مالک الملک مالک لاله لاله
و ده که آورده در ره علام	هر که را کرد او دلا گمراه

روح در ده مدام لا آگاه	در دلم آمده مگر روح
ما و صاحب او دوام آمد اگر در حسد احد همراه	
صلصل روح ابل ده صده کرده ام کرد ضد گره و نه که کرده دو سبک گره کرد خستاد را حد گره	دار فاد اچاره و سه سه ساکا در سبک ما به روم راه همواره رو که در عالم داو مارا آت علم و عمل
حمد الله که لا و الا را ما و آور و به روم و به روم	
سرگ آورده که در دم را و اکل آمده و نه که طایع را ابل معدوم به روم آمده سفال او آورده و و الی و ما و آمده آه در دم را و او در و عالم آمده	و نه که در عالم و لا و او آدم آمده گر طبع را و او در و کس را و او در و او به که هر ما به و در روح آورده و لا گو نه و در و کس را و او در و عالم آمده
در سر و او عدم سو و آمد ایا و او اگر سلسله و اسلاسل ما را و او آمده	
در و را و در لجه و او داده کام به کس در سر و او داده طعمه چنان سنگ کو و او داده	کردگار به هر و او داده کرده در و در طره کار ما و نه که در آمده آیه و او داده
پیرلال و در و را و او داده	ما و او سر داده و او داده

<p>که دنگامه در دل ما در دما آید و ده واده و بهر مهر و روح در دل ما در دما و در دما در دل ما در دما و اسطه</p>	<p>روح مردم را در دما و در دما و در دما و ده که در عالم دیگر مردم در دما و در دما بهر سواد بهر دما و در دما و در دما</p>
<p>کرده حاصل حاصل را که مردم ما و حنا بهر محل و بهر دما و در دما و در دما</p>	
<p>الها مردم را که کرده اگر مردم را که کرده و گس گل لاکه که بهر سواد آورده بهر سواد و واده و در عدم نگه در سمع طالع آمد شها طالع نگه در سمع حشر اگر مردم را که کرده و طعمه که مال و در دما و در دما و در دما اگر مردم را که کرده و در دما</p>	<p>که بهر دما و در دما و در دما که در بهر دما و در دما و در دما کرم بهر دما و در دما و در دما که بهر دما و در دما و در دما بهر دما و در دما و در دما بهر دما و در دما و در دما که بهر دما و در دما و در دما که در دما و در دما و در دما</p>
<p>و ما و م رسول عرا ما و حنا و در دما و در دما و در دما</p>	
<p>و بهر دما و در دما و در دما و بهر دما و در دما و در دما و بهر دما و در دما و در دما</p>	<p>و بهر دما و در دما و در دما و بهر دما و در دما و در دما و بهر دما و در دما و در دما</p>

گر طعام عام آمد لحم گرم و سرد هم داد در کد رسول ان کد از در کد داد و در در بختی می کرد مسکه مرا در عدم دار و کد نگار او و در بختی هر گم سر داد و در و در و در و در گو و لا محمد و در و در و در و در	روح ما را کد آلام آفتی کرد و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد کا نگار عالم و مسکه و در کد می کرد و هر کد او در و در و در و در و در و در هم و و داد و در و در و در و در و در کرد و در و در و در و در و در و در
--	---

کرد و آل محمد را دعا و هم سلام
حمد الله ما و در و در و در و در و در و در

داد و در کد اگر فعلی کد آورد و و در کد الله و در و در و در و در و در کرد و کرد و در و در و در و در و در عطر در عالم عطر آورد و عطر ما	هر کد که لاله و در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در و در
--	---

آه در و در و در و در و در و در و در
هر کد که الله را در و در و در و در و در

در و در و در و در و در و در و در کرد و کرد و در و در و در و در و در کرد و در و در و در و در و در و در داد و در و در و در و در و در و در	روح و در و در و در و در و در و در هر کد که الله را در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در و در در و در و در و در و در و در و در و در
ما و در و در و در و در و در و در و در	در و در و در و در و در و در و در و در

اشعار تفریق
رباعیات و قطعات

همگی برآمده در سنگ ما	دور و نعل آرد سر کلک ما
ملک داد ما را دل بدر که	که ملک و ملک آمده ملک ما
رباعیه	
هر که گردد رساله را سماع	داوراده در دیر لایع
گردد رو کس مطالعه آرد	ند عاده که دارد او طالع
رباعیه	
بسیر بد آه را دلم هرگاه	ور دل کوه هر دم آردگاه
کم رسد در سماع و لدار	هر که آرد دلم و ماوم آه
رباعیه	
دور آیم با گر رسد و کوه	ما و حاور بهار رسد هر کوه
وز دل لاله برو کم آرد راه	او مگر آمده سرا سر کوه
رباعیه	
دور و ماگر کوه را معلوم گردید ما و حاور	گاه آسا کا بهر و معدوم گرد و ما و حاور
ما را کامل سر و دینار گاه سر و لاله در	ود که روح و دل همه بسوم گرد و ما و حاور
قطعه	
ما و حاور غصه را ادا کرده	دو سه دره آن یزد و سوره غم
سوره هر دو سرا و پروا	زان سر و روح و دل هر دو

رباعیه	
محر آمده مدوح مایح	که کرده مدح احمد روح مایح
صلیده وصل کامل کرد گارا	که آمد لعل و در مطروح مایح
رباعیه	
بهر که دارد سرور در راه او	حاصل آرد سرور بر همه او
ما و حاکم کم رسد او را	بهر که ا دور کرد کمره او
رباعیه	
سرو هم ملک دمال همواره	گرد آرم کمال همواره
روح دول را و هم سرور دیگر	ما و حاکم وصال همواره
قطعه	
بهر که بر سپاهیم ما و حاکم	مدح گو در مدح هر دو آدم
دور بر که دام در دلا و و ا	مردم حرد در سیر کو آدم
رباعیه	
بهر که صوم سه ماه را دارد	دربول در روح لکه گرد آرد
ماصل کرد کار گرد و هم	کم دعا و اور آرد او بر آرد
رباعیه	
ما و حاکم هر گاه اهل دل و د	مردم صد سال را دم در د
طرح بر که داد امساک و ح	کام در هر دو سر اگر د آرد

	ریاضیه	
کردار احمد رو اهر گام ورد و عالم رسد در آلام		بافضا هرگز آمد اهل اسلام راه اسلام برود پد هر کو
	ریاضیه	
کاس تل ورد و رگل درده همه کو دل و روح مطهره همه		ساکال مال و ذرم سرده همه پر که دارد مهر مهر و در سرا
	ریاضیه	
لا و الا ورد و دارم سرده مدعا وصل آله آمد مرا		ماعد الله طرح و ادم ما و حا هر یسا و هر سحر کردم دعا
	ریاضیه	
هر یس و اساک و طمع گر سرده در ابرم حد وصال او را رسد		هر گرا آمد سر وصل صد هر مرد و کام اگر کرد و روا
	ریاضیه	
در دعا حل مدعا کردم داد و او که کم رسد در دم		مبع احمد و دام آوردم حمد الله که ما و جا و او
	ریاضیه	
گرمه و آنکه وصال کمال گرم آورده در حرام و حلال		نوازاده مرا کمال وصال داو که اطلاع هموارم

ریاضیه	
طرح و ادم حرام مال همه	حاصل آورده ام حلال همه
در حلال آورم کمال همه	که حرام آمد محال همه
ریاضیه	
کرد کام روا کلام الله	درد مارا روا کلام الله
ما فرج آمد دعا کلام الله	سر دهم سر دعا کلام الله
قطعه	
دایره سوره کلام الله	اهل اسلام را فرام و گره
درد آورده ام کلام الله	سر دهم سر دعا کلام و گره
قطعه	
پرو عار که احمد مرسل	که سحرگاه کرد و گار سا
ما و حیا و رو کرد او را هم	که روا کرد کام پرو و سرا
ریاضیه	
داد ما با صمد کلام الله	کرد همه مرید و کلام الله
در همه معرکه دلا کرده	سهم خستاد و کلام الله
ریاضیه	
دور کردم مدار و له را	طرح و ادم هوا و جو صله را
داد را بخت احمد داد و	وصل در هر معامله صله را

	رباعیه	
در سطره ام سوا دو گر	سر کلکم و پد مدا و گر	
کر و نگار پاره مایح را	ده وصال و بد و مراد و گر	
	قطعه	
لا و لا که پر دم آوردم	کرده ام حال ابل دل حاصل	
کم رسد وصال داور را	در عقل هر که آمده کاسل	
	رباعیه	
در و هر که آمده دلال ما	سود و رسد و رسد دلال ما	
اگر سر کلکم و پد گوهر مدام	در دو عالم سویر دارد حال ما	
	رباعیه	
حمد داور ما و جا هر حال کو	مدح احمد هر سه و هر سال کو	
هر که آر دگر عمل و در علوم	مرد را عالم مگو خحال کو	
	قطعه	
اگر گرد حاسد حسد ما و جا	دیده مالک الملک او را صداع	
چینه زنده آه آمده لا و ا	دل و روح را پر دم آرم نوا	
	قطعه	
مرگ هر گز مرا رسد مایح	گو که گرد و دم مگرد و گر	
داده ام روح جبر قهر و را	سور دارم و گریه سا و سحر	

	ریاضیه	
روا کرد هر حال کام همه		کلام الله آمد امام همه
دید درد و عالم حرام همه		کلام الله و هم کلام رسول
	ریاضیه	
که مال آمده مکرما در کمال		کمال کرم آر درد در مال
که لال اهل درد آمده در لال		ملاط صید داده دگر دلال
	ریاضیه	
هر عدد را در مال و درم		داور ده مراد اهل کرم
ده دگر بر ارم که کرده کرم		دارا عدا چهاره در خطبه
	قطعه	
که دار و دید در لال و دروا		الها مرا در دها داده
که گرد آورم سود نیز و سورا		دوا ده کرم کرده هر دروا
	قطعه	
ده که آماده کرده مال حلام		کرد گارا ملوک عصر همه
ادهم آوا دند که خیز کدام		گر کس آوا دند که رود مهر آ
	قطعه	
آرا و را ر و اسفال تمام		گیر سوال آورد گدا هر دم
لا و او هر لال و در دوام		داور را ده دوام مسک را

در دوام

قطعه		
دارماج را صد ادرک اورا در هم	مطلع الاسرار در ماه محرم واد هم	
دافرا سموع سامع دار مطلع را همه	کرده همواره هر که سمع بر خشا و هم	
قطعه		
ما و حاساک ساساک را	گو که در راه کردگار در آ	
کام ده کام اهل عالم را	در همه حال کا مگار در آ	
قطعه		
گیم مرادم روکم آر و کس	اگر دگارم روا مراد آر و	
هر گیم کرد علم را معلوم	در دو عالم حکم مراد آر و	
افراد		
کردم رساله در امل و در لاد و	هر اهل درد در رسد عا ورم دها	
فرد		
هر مهر و در دل ما کار کرد	در دو سه به مطلع الاسرار کرد	
فرد		
در خانه اگر خد آر و	در دو عالم مراد کم دارد	
فرد		
هر دکا داک را گو در اک	کرد درک مراد اهل ادرک	
فرد		
مطلع ما را اگر ولد ار کرد و مطلع	اطلاع آورده دایم ار کرد و مطلع	

	فرو	
کمال سمجھو کہ دم سالک	رم سر آمد در سر کمال مرا	
	فرو	
در ره مهر و سرم هر که رود	مهر دارم گو که سر در راه رود	
	فرو	
وہ کہ در سمجھو کہ عالم ہمہ	اگرہ آمد حاسد و مکرہ رود	
	فرو	
دور دادہ روح دل یاد دوا	آن آورده در دادہ دوا	
	فرو	
ہر کہ ہر سہ سہ صوم را دارد	ہر دو عالم مراد گرد آرد	
	فرو	
اگر کس روا کہ دگار گدا	گدا آرد او را دجا سہ دلا	
	فرو	
کردگار اند عادیہ کردہ ام ہر دم صلا	وصل کاملہ مرا ہمارہ در دار السلام	
	فرو	
دار او را ہمارہ در حطمہ	آرم او را صدام آہ حرافم	
	فرو	
کردم دلا را کہ معلوم ہر دم	در رہ اسلام ہر کو در آمد	

مناجات

وگرہم آوردہ ام لہو را	آلہا اگر کردہ ام سہو را
وگرہم آرم اسناک گاہ سماح	اگر سہو دہم راہ اہل صلاح
وگرہ کار ما در مکارہ رسد	اگر آوردہ ام گاہ کس را حسد
وگرہم نکر و سالوس دارم دگر	اگر در عمل سمع آرم مگر
وگرہ کردہ ام کم روا کام کس	اگر رہ روم در ہوا ہوس
ورم در سہل و در دار حیرت	اگر ہم ہر سہ و سبال در کار چش
وگرہم روم گرد راہ صراط	اگر سہو دہم کار گاہ صراط
وگرہ دادہ ام طح سلک سلوک	اگر کردہ ام گاہ مدح ملوک
دہم لالہ رو را سحر کاس مل	اگر مل روا کردہ در در گل
سدم در ہمہ کردہ آوردہ ام	اگر محل کس را طمع کردہ ام
دہم ہر دم آوا کہ کو وعدہ گو	کہ در زہ افہام آوردہ رو
کہ ہموارہ احوال مسرور دہ	کرہم کردہ ہر دو سہر اسور دہ
کہ اسلام مارا عطا کردہ	خرا وعدہ وصل آوزدہ
کہ ہر دم دہم تا و ج بہا صلا	و صلا کہ کوہ کردہ زہ در طلا

تہنوی

سر مد لا الہ الا اللہ	اچو لا لا الہ الا اللہ
ہم دعا لا الہ الا اللہ	سہ دعا لا الہ الا اللہ
عالم لا الہ الا اللہ	سہ عالم لا الہ الا اللہ

حارسم لا آتہ الا اللہ	محرم لا آتہ الا اللہ
ورد مالا آتہ الا اللہ	کرد مالا آتہ الا اللہ
طاس مالا آتہ الا اللہ	کاس مالا آتہ الا اللہ
گل مالا آتہ الا اللہ	تل مالا آتہ الا اللہ
سکرم لا آتہ الا اللہ	نکرم لا آتہ الا اللہ
سور مالا آتہ الا اللہ	طور مالا آتہ الا اللہ
حال مالا آتہ الا اللہ	دال مالا آتہ الا اللہ
دور مالا آتہ الا اللہ	طور مالا آتہ الا اللہ
دام مالا آتہ الا اللہ	رام مالا آتہ الا اللہ
ہدم لا آتہ الا اللہ	محم لا آتہ الا اللہ
داورم لا آتہ الا اللہ	سورم لا آتہ الا اللہ
علم مالا آتہ الا اللہ	علم مالا آتہ الا اللہ
دس مالا آتہ الا اللہ	حس مالا آتہ الا اللہ
علم لا آتہ الا اللہ	الم لا آتہ الا اللہ
مرصدم لا آتہ الا اللہ	ہم سدم لا آتہ الا اللہ
درسم لا آتہ الا اللہ	ہسم لا آتہ الا اللہ
عود مالا آتہ الا اللہ	سود مالا آتہ الا اللہ
عند مالا آتہ الا اللہ	حمد مالا آتہ الا اللہ
در مالا آتہ الا اللہ	کر مالا آتہ الا اللہ

دو علم لا آله الا الله	علم لا آله الا الله
طول ما لا آله الا الله	حل ما لا آله الا الله
ساعدم لا آله الا الله	سعدم لا آله الا الله
دور ما لا آله الا الله	سما لا آله الا الله
کار ما لا آله الا الله	دار ما لا آله الا الله
سهم ما لا آله الا الله	دعم ما لا آله الا الله
ملک ما لا آله الا الله	سلک ما لا آله الا الله
هم ورم لا آله الا الله	گرم لا آله الا الله
کنه هم لا آله الا الله	نهم لا آله الا الله
نهم لا آله الا الله	دظرم لا آله الا الله
روح ما لا آله الا الله	لوح ما لا آله الا الله
عطر ما لا آله الا الله	سطر ما لا آله الا الله
دو حمام لا آله الا الله	دو حمام لا آله الا الله
بله ام لا آله الا الله	لا به ام لا آله الا الله
کاه ما لا آله الا الله	ماه ما لا آله الا الله
هم کسم لا آله الا الله	هم کسم لا آله الا الله
نهم لا آله الا الله	مطم لا آله الا الله
تایخ	
ما وح که در سید رخ زعفران	در سال ده صد و دویست و دو سال را

اور را آید کرد و او هر سر او	در هر دو عالم آمده حاسد ملول
------------------------------	------------------------------

خاتمه الطبع

پس از حمد خدا و نعمت سید هر دو سر بر باغ نظران و الا مقام و
 وقیقه بنحان از چند کلام پوشیده میسازد که صفات سخن و بدائع کار می آن
 گوید سزاوارست که به شباهت تکلف سخن گوهریت آویزه گوش اهل تمیز
 یا یوسفی ست در پیش همه کس عزیز و یا شاهدیت دل ارباب خرد بوده
 یا آب حیاتیت که در سواد حروف جلوه نموده لاریب است از آسمانی است
 و عطیة روحانی که بر کس را باز نازده ماده قابل از مبدأ نفس میسازد
 می نماید که با فی الضمیر خویش را با نخاصی صنایع و بدائع بود مقبول بنده طبع
 جلوه می دهد لاشک کلام بزرگان بزرگ کلام است و مقالانش ترک
 مقام اکنون وقت است که از جوهر یک لایه صاحب کمالان حرفی بزان
 قلم در آید که لذت تازه بجام و زبان حلاوت پایان سخن افزاید که درین
 زمان سرت تو امان دیوان نادر الوجود و غایت آمو و صنعت ترا نقاط
 بلاغت مناسمی به دیوان بی نقاط جامی که از اعجاز نمائی طبع گرا
 فخر شعراست متاخرین عالم تبیل القدر علامه و هر وجهی محضه العجب و المهرجانی
 جامی قدس سره السامی است چون لفظ جامی از نقاط بر می بنوده
 معنای درین دیوان به نقطه مادی مختص شده الحاصل ویدان موصوف
 مختص بحسن توجیه قدر دان سخن و جوهر شناس فن اریک آرات و ساد که
 سنده زنی نمیشی کامتا پیر ساد صاحب تخلص ناوان و او گنجی

که از این سخنوری پایه وارند مقبول الکلام اند که تا به از تصنیفات ایشان
 مثل انشای بنه قنار - بهارستان نادان - بهشت گل - درین مطبع
 طبع شدند و خوب طبع خاص و عام گردیدند و الجمله اصل دیوان مذکور از
 کتب خانه سرکار و امن باجی را و در محرم در حالت اقامت مقام گوالیار
 بهر سیانند و با انضمام دیباچه تصنیف بروداد و دستیا به این گرانایه گوهر
 نقاش درین مطبع فرستادند بجهت آنکه ایدون از تاکید ایندی
 واداد ... لا ...
 مطابق ماه و نیمه ۹۹ هجری بصدقت اسکانی بحسن خط لباس پوش
 انطباق گردید و آداب به حال از فضل علم خوش محبوب و خوب بل بهمان
 گرداناد و بنه و گرد

قطعه تاج طبع نیکو طبع روان سخنور بلند خیال زبان آور
 بهشتا بهشت کبیر نغمه سراسر بهستان شیرین بهشتا
 نقاشی کامیار بر ساد صاحب شخلص ناوان و آفرین

یکسرا این بی نقاد دیوان گفت
 بلبل نغمه کس نخواه آن گفت
 نعت محبوب پاک یزدان گفت
 سخن بی نظیر ناوان گفت

کرده کار عجیب تر ماح
 شاعر نغمه بار آب نگاشت
 نظم ماح عزیز از آنکه بے
 سال تاریخ عیسوی می افروز

قطعه تاج طبع از صاحب طبع و نقاشی جا فانی بر ساد صاحب
 و آفرین ملازم سرشته و کالت در بار گوالیار

<p>ببین که دیوان به نقطه مایه یا دل شاه جاکلی پر ساد</p>	<p>بچه فکر و تلاش و وقت که سخن شهر بند صنعت گه</p>
<p>قطعه تاریخ طبع من نتایج سخنان خوش فکر کنو خدی صاحب متخلص به نهال خلف راجه خیال انجلیس کاشن</p>	<p>کلام مایه علم بنیان</p>
<p>باوج طبع جو دیوان به نقاد و جانی ترتیب نهال من طبع بی نقاد و جانی</p>	<p>کلام مایه علم بنیان</p>

1919 5570A

CALL No.

717

ACC. No.

AUTHOR

TITLE

14995
B. 11/15/1919

Date	No.	Date	No.
For Binding			
List No. 195			
23.6.95			

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

